

هفته نامه



رهائی

سال دوم - شماره ۵۹
پنجمین ۱۱ دی ماه ۱۳۵۹
بها ۲۵ ریال

در این شماره:

• "مجاهدین و آزمايش سرنوشت"

کوشش در ایجاد توهمی جدید

• قصاص و مشروبات آن (۲)

بزرگترین محرک برای قتل و جنایت

• پیروزی ریگان بر کارتر

شکستی برای کمیسیون سه جانبه

• تهاژدی مصر و تکرار آن در عراق (۲)

حزب بعث در قدرت

• در حاشیه رویدادها

♦♦♦و

“مجاهدین و آزمایش سرنوشت”

کوشش در ایجاد توهمی جدید

روحانیت تشیع برای اولین بار فرصت یافته است که ایدئولوژی خود را در آزمون عمل بگذارد. اسلام مکتبی رایبهمه خلایق نشان دهنده مردم خود تصمیم بگیرند که آیا طالب “زندگی موعود در پناه اسلام” هستند یا نه. بیش از ۹۰ درصد روحانیون و ازهمه مهمترین امام (که زای ۳۵ میلیون “الدنک” نیز به نظر آیت الله منتظری در مقابل رای او حکم هیچ است) در این مورد اتفاق نظر دارند. در این میان سازمان مجاهدین عزم جزم کرده است که بمردم بفهماند که اینها همه دروغ میگویند. که خواست روحانیت تشیع چیزی جز آنست که روحانیون تشیع میکنند. که اینها هیچیک نفهمیده اند اسلام راستین چیست. که اینها هیچکدام آموزشهای ائمه معصوم را درک نکرده اند. ... مجاهدین میخواهند اسلام را از دست این مسلمانان که قرآن و احادیث را از بالا به پایین و از پائین به بالا از حفظ میخوانند “نجات” دهند. این که این کار چقدر دشوار است موضوع بحث دیگری است ولی در این زمینه بهرحال حق دمکراتیک مجاهدین در انجام این خواست قابل تشخیص است. معذرا مجاهدین با کوشش در این امر خواه و ناخواه چند مسئله را نسبت بخود میپذیرند.

۱- ورود این اتهام را از جانب پیروان

امام و روحانیون مبنی بر اینکه کسانی که زیر بار خواست “روحانیت تشیع” نمیروند منافق هستند. مومنین و مسلمانان یا باایند گفته های امام و نواب امام را بپذیرند و یا سخنان جمعی را که به آموزشهای “مارکستی” نیز “آلوده” هستند. دین اسلام یا آن چیست؟ است که امامان میگویند یا آنچه که مجاهدین میخواهند. در این زمینه تصمیمگیری مسلمانان که بنا بر اسلام مقید به تقلید هستند گریز ناپذیر است. بالاخره فیالمثل یا بنی قریظه ای در تاریخ بوده است یا نبوده است. یا پیغمبر اسلام حکم به قتل عام آنان داده است یا نه نداده است. کوشش مجاهدین در برجسته کردن “لمحاتی” از دید دمکراتیک بزرگان اسلام در مقابل بنی قریظه تاب مقاومت نمی آورد. مومنین و مقلدین بالاخره یا باید اعمال بزرگان اسلام را ملاک قرار دهند یا تفسیرهای مجاهدین را.

۲- در همین زمینه که اتهام منافق از سوی مجاهدین وارد میشود، کسانی که به درستی از تجارب حکومت اسلامی به درک ماهیت حکومت دین سالاری و دین را همنامی میشوند از این

دربسیاری از نقاط کشور، خاصه در شهرهای شمال، سازمان مجاهدین خلق ایران در معرض یورش تازه ای از طرف عمال و جیره خواران رژیم جمهوری اسلامی قرار گرفته است. در حالیکه چند صد مجاهد در زندانهای رژیم تحت فشار هستند آقای بهشتی اعلام میدارد که آنها “جگرگوشه های” او هستند و آقای منتظری اتهام کافر بسودن مجاهدین را تکذیب میکند. شکنجه گران بهررأس امور و مبارزین سیاسی در سیاه چالند. واپسین خودگویا ترین شرح ما وقع است. این نمودار ما هیت “دموکراتیک” رژیم حاکم و جناحهای قدرت است. در محکوم کردن این شرایط، در منفور داشتن شیوه های حکومت و در دفاع از حقوق دمکراتیک مجاهدین خلق و سایر نیروهای سیاسی مخالف نمیتوان کرد. در این زمینه هر چه گفته و کرده شود باز کم است.

اما برای کسانی که صرفاً “به محکوم کردن ارتجاع و اعلام حمایت از نیروهای مترقی” بسنده نمیکنند، جستجوی علت و علل این وضع امری ضروری است. این جستجویست که میتواند رهنمودهایی بدست دهد که در تغییر شرایط موثر افتد. در این زمینه میتوان به نکاتی اشاره کرد.

در مورد اساسی ترین عامل یعنی ماهیت سرکوبگر، غیردموکراتیک، پدسارانه و مرتجع سرکردگان رژیم توضیح زیادی لازم نیست. مسا و بسیاری از نیروهای مترقی دیگر در این زمینه سخن بسیار گفته ایم. در یک کلام، ولایت فقیه یعنی اصل ارتجاعی حاکمیت یک موجود بر سرنوشت و جان و مال انبوهی از مردم. تجدید عصرها رون الرشید و بنی امیه، چیزی جز این نمی طلبد و حکام جدید چنین میکنند. میان گفته و عمل آنها خلایق نیست. برعکس از یکطرف، سازمانهایسی نظیر مجاهدین هستند که با روشن نکردن دید خود از مسائل دمکراتیک و با محدود کردن توضیح مسائل به شیوه های کار حاج ماشاء الله قصابها و بهشتیها، ناخواسته در کند کردن حربه دمکرا- تیک مؤثر بوده اند. و از طرف دیگر کاسه لیسان “چپی” که با زائد پنداشتن مسائل دمکراتیک در انحراف بخشی از مردم مؤثر بوده اند، در این زمینه توضیحاتی ضروری است.

سازمان مجاهدین هم خود را مصروف به نجات اسلام از دست مسلمانان کرده است. پس از ۱۴۰۰ سال اولین بار روحانیت تشیع براریکه قدرت سوار است و اما می رابر راس خود دارد که از کل امامان معصوم هوادار و قدرت بیشتری دارد.

"لیبرالها" نشان میدهد که از جهت سطح فکری درست‌انور سکه فدائیان خلق (اکثریت) است. آنها نیز بهمین سیاق از طرف دیگر بآنگ بر-میدارند و گناه هرچه هست و نیست را بک-سردن "لیبرالها" می‌اندازند. بدیده آنها اگر کارگران مبارز نیز توسط مسلمانان و آتفه از کارخانه‌ها اخراج میشوند، به حزب جمهوری نباید خرده گرفت اینجانبز انگشت "لیبرالها" در کار است.

۴- نمیتوان این نوع قضاوتها را **مجاهدانه** مجاهدین و فدائیان (اکثریت) را - صرفاً - ساده اندیشی خواند. من الاتفاق هم در این نوشته مجاهدین و هم در نامه‌ای که از طرف فدائیان (اکثریت) ظاهراً خطاب به مجاهدین خلق ایران نگاشته شده است پیداست که نویسندگان این متون در بکار بردن انواع شگردهای قلمی بسیار گمراه کردن خواننده مهارت دارند. هردو گروه میدانند که چه چیزی را میخواهند مخفی کنند. بلد هستند که چگونه صغری کبری بچینند و بموقع به صحرای گر بلا بزنند. خوب متوجه هستند که چه کنند که خواننده ساده دل گام به گام "استدلالات" آنها را دنبال کند و به نتیجه "مطلوبه" برسد بی آنکه متوجه شود که چه چیزهایی بوی گفته نشده است. ایسن دو را مقابل هم بگذارید تا مشاهده کنید که چگونه میتوان از شرایط واحد، حاکمیت "لیبرالها" و یا حاکمیت آخوندها را نتیجه گرفت { بنا - براین مسئله این نیست که اینها صرفاً - ساده - انگارند و یک طرف قضیه را می بینند. مسئله اساسی اینست که میخواهند چنین بنمایانند. آگاهانه چنین میکنند و این چیزی جز فریب مردم نیست. فدائیان (اکثریت) با متحر کردن نقش "لیبرالها" در مصائب جامعه، مردم را در ادامه توهم کنونی تشویق میکنند و در این امید هستند که بالاخره مناسبات رژیم اسلامی با "کشورهای سوسیالیست" منجر به "استقلال و آزادی" ایران بشود (!)، مجاهدین با عصبانیت میشوند که حال که بخش عظیمی از مردم بنا بر تجربه زندگی از بند توهم کنونی رها میشوند، به دام توهم جدیدی بنام بنی صدر بیفتند. مشکل بتوان گفت کدام خطا کارترند.

۵- نامه فدائیان (اکثریت) به مجاهدین، در حقیقت روی اصلی سخن را متوجه هسلواداران خود و فدائیان دارد. بنظر میرسد که در صفوف هواداران آنها نسبت به حمایت از آخوند بهشتی تردیدهایی وجود دارد و نامه که چشم به مجاهدین دارد دهانش را به گوش هسلواداران فدائیان گذاشته است. این استنباط از اینجا ناشی میشود که پیام نامه نه تنها حمله به "لیبرالها" بلکه دفاع از آخوندهاست. باین عبارات توجه کنید تا ببینید که آیا تفاوتی میان آن و عبارات مشابه در روزنامه جمهوری اسلامی هست یا نه:

"این نگرانی‌ها وقتی میشوند به گونه‌ای جدی تر مورد توجه قرار گیرد که درک کنیم نیروهای اصلی جمهوری اسلامی ایران که در شرایط فعلی طبیعتاً هدف اصلی

مستلحه غافل نیستند که مجاهدین با تلاشهای خود سد راه تجربه آموزیهای توده‌های مردم میشوند و آنان را از توهمی بدامان توهم دیگر میبرند. قرار دادن حکومت اسلام راستین بمشابه بدیل اسلام مکتبی، گذاشتن توهمی در مقابل توهم دیگر است. بجای آنکه توده از تجارب بیاموزد، لاقابل بخشی از آن ممکن است این بدیل را جدی بگیرند و باز هم ده‌ها سال در جستجوی سراب باشد و تازه در انتهای آن بفهمد که بنی قریضه بنی قریضه است.

۳- اما آنچه که در عملکرد مجاهدین بیش از همه قابل انتقاد است جانبداری آنان از جناح باصلاح لیبرال هیئت حاکم است. در این مورد مجاهدین درسهای تاریخ را بدور ریخته‌اند و خود را کلاً در اختیار کسانی قرار داده‌اند که حتی تجربه کوتاه عمر جمهوری اسلامی نشان داده است که ریاکارانی بنام هستند. در سراسر مقاله مجاهد شماره ۱۰۱ "روحانیت و آزمایش سرنوشت" درک سطحی، غیر علمی و غیر واقفانه بینانه مجاهدین از ماهیت دولت و حکومت به بهترین وجهی در معرض دید قرار داده شده است. مجاهدین گوئی نمیدانند که رژیم چیست و دولت کدامست، گوئی هرگز از مناسبات اقتصادی و اجتماعی چیزی نشنیده‌اند یا روشی که شایسته بنی‌صدرها و بازرگانهاست همه چیز را درهم میکنند، همه الفاظ را بجای و بیجا ردیف میکنند تا بخیال خود ثابت کنند که گناه هرچه که در کشور ما میگذرد بمعده "روحانیون" است. این روحانیون چه کسانی هستند، پایگاه طبقاتی آنها چیست؟ شرایط جامعه کدامست؟ هیچ اهمیتی برای مجاهدین ندارد. همین تحلیل را چهار صد سال پیش هم اگر روحانیون بقدرت میرسیدند میشد کرد. در اینجا نه سرمایه‌داری ایران مطرح است و نه سرمایه‌داری جهانی، و بنا بر این خطری هم با سم خطر "لیبرالها" وجود ندارد. در سراسر این نوشته نه ذکر سبب از "لیبرالها" وجود دارد و نه هشدار در مقابل آنها. چنین بنظر میرسد که اگر جناح بنی‌صدر در حاکمیت غلبه داشت مجاهدین چیزی برای گفتن و شکوه کردن نداشتند. وقتی آنها شعما از حاکمیت حذف میشوند و بقول مجاهد "شیربی یال و دم و اشکم" نمایانده میشوند (همان چاقوی بی تیغه آقای بازرگان است) بنا بر این چه گناهی متوجه آنهاست؟ اساساً نه در زمینه اقتصادی، بلکه در زمینه سیاسی هم گوییم "لیبرالها" وجود خارجی ندارند. این آقای بنی صدر نبود که ریاکارانه به دانشگاه حمله کرد و آنرا بست، و این همان شخصی نیست که ایضا "ریاکارانه میخواهد قهرمان یازگردن دانشگاهها شود! این آقای "شورا، پورا" نبود که خصمانه ترین حملات را به کارگران میکرد و این همان ریاکاری نیست که اکنون از سازمانهای مشرقی استدعا میکند از او حمایت کنند.

سازمان مجاهدین خلق با سرپوش گذاشتن بر ماهیت لیبرالها، با "حذف" آنها از حاکمیت، با حمایت عملی خود از بسیج و فریب مردم توسط

خواننده درمی یابد که اگر یکسال پیش در مقابل تعجب دیر باوران میگفتیم "خدا را شکر" که فدائیان به حکومت نرسیدند از چه می ترسیدیم. اینان به حکومت نرسیده چنین اند، وای بر ما و همه مردم ایران اگر اینها قدرت واقعی هم داشتند و بالاخره

"آیا واقعا این برای انقلاب ما دردناک نیست که در یکجا دوست خلق ((مجاهدین)) از آزادی عمل دشمن خلق ((قطب زاده)) دفاع میکنند و دشمن را دوست می نمایند. و در جای دیگر دوست خلق ((بهشتی))، دوست خلق ((فدائیان)) را دشمن خلق مینمایانند و از آزادی عمل او در برابر دشمن خلق ((صدام)) رسماً و علناً "جلوگیری میکنند؟" نه! این برای "انقلاب ما دردناک نیست" ایمن باعث شادمانی است که شما قبل از کسب قدرت ماهیت خود را افشاء کردید، زمانی مسئله "دردناک" است که مردم دشمن خلق را دوست خلق تصور کنند. درد شما درد خلق نیست. یک چیز برای شما "دردناک" است و چیز دیگری برای خلق

عـ با اینهمه خواننده نباید بپندارد که از نظر فدائیان (اکثریت)، "لیبرالها" مهـ دورـ الدم هستند. فدائیان (اکثریت) با همـ دشنا مـ هـ اشـی که برای اینان دارند و لـ سـی کاسـکارانه حساب هم میکنند. در نامه دیگری از حضرات خطاب به رئیس جمهور میخوانیم: "ما همچنین امکان این را که شما در خط استقلال و آزادی ایران باقی انید منتفی نمیدانیم"

چگونه آقای بنی صدر میتواند در خط استقلال و آزادی ایران باشد؟ جواب پیدا است "آقای رئیس جمهور! شما باید به صراحت به مردم توضیح دهید که آیا دوستی با دولتهای سوسیالیستی و ضد امپریالیست جهان را که دشمن هر نوع سلطه گری و تجاوز هستند و در دفاع از استقلال و آزادی میهن ما همراه و یار ما هستند ترجیح میدهید یا نه؟ و بالاخره اگر آقای رئیس جمهور انمیداند "امروز خیلی از مردم میدانند که رابطه میهن انقلابی ما تنها اگر با دولتهای سوسیالیستی ترقیخواه که دشمن اصلی امپریالیسم جهانی هستند گسترش یابد به سود استقلال و آزادی میهن ما است" کالای سوسیالیستی؟ فروش گاو سوسیالیستی؟ خرید اسلحه "سوسیالیستی" یا در حزب توده به شراجه زمانی شاهد ادغام "کاو" و "مردم" خواهیم بود تا "کاو مردم" را یکسره کنند؟



واکنش از مجاهدین سؤال میکنیم که در

بقیه در صفحه ۱۲

تمامی آن حملات ((حملات امپریالیستها و صدام)) قرار دارند....

ایضا "آیا زمان آن نیست که از تظاهرات و درگیریها و زدوخوردهای صدام دلشاد کن جلوگیری کنیم و بجای آن نیروی خود را در کمیتهها ((۱))، شوراها و انجمنهای محل در خدمت حل مشکلات و مسائل مردم... بسج کنیم؟"

بنظر فدائیان حزب جمهوری اسلامی آن نیروی اصلی است که مورد تمامی حملات است. این حزب از "انقلاب ما" حمایت میکند و بنا بر این مورد هجوم است. باید دست این حزب را باز گذاشت و در مقابل آن ابداً مقاومت نکرد چون صدام دلشاد میشود، سهل است باید نیروهای خود را در اختیار کمیتههای آن قرار داد تا زندانها را پرتر کنند... مشکل بتوان و قیاحانه تر و ارتجاعي تر از این سخن گفت و خم به ابرو نیاورد. این حضرات وقاحت را تا به آنجا کشیده اند که میگویند اگر اینها به گوش شما سیلی میزنند، مقاومت نکنید، اگر خانه هایتان را خراب میکنند، درگیری ایجاد نکنید، اگر حلقوستان را می فشارند، فریاد نزنید، زیرا صدام "دلشاد" میشود. زمانی بود که میگفتیم جنگ بهترین مستمسک برای طبقه حاکم است تا تحت لوای آن هر غلطی می خواهند بکنند و هر صدائی را خفه کنند. امروز کسانی را می بینیم که وقیاحانه تحت نام کمونیسم برای حاکمین ریـ سـا کاردل میسوزانند و دیگران را بر حذر میدارند که در مقابل او باش مقاومت نکنند، نکنند صدام دلشاد شود.

با این حضرات باید گفت پس غلط کردید که در مقابل یورش به دانشگاه مقاومت کردید (مقاومت و سپس سازش). پیدا است که اگر بر را س لشکر جرار حمله به دانشگاه بنی صدر نبود همین مقاومت را هم نمیکردید. مسئله شما اینست که همواره متحد بهشتیها و رفسنجانیها بمانید. به کمیتههای آنها پیوندید. آزاد بخواهان را متفقاً دستگیر کنید و عمده ظلم آخوندهای مرتجع شوید. و همه اینها را بنام "کمونیسم" و برای بی اعتبار کردن کمونیسم بکنید.

"امروز کاربرد زور و استفاده از روشهای خشونت آمیز برای تأمین حقوق و آزادیهای سیاسی فضای دمکراتیک را در جامعه ما تخریب میکند." ملاحظه میکنید که از دو جامعه سخن میگوئیم. برای فدائیان اکثریت "فضای دمکراتیک" وجود دارد. اما آن کسی که بخاطر بخش یک اعلامیه محکوم به ۳ سال زندان میشود از چنین "فضای بی خیر است. بگذارید هادی غفاری نعلش ما را در خیابان بیندازد، چه باک. مهم این است که "فدائی" در زندان نباشد. مهم اینست که "فدائی" هم در کمیتهها نباشد.

هر دو جناح حاکم دشمن زحمتکشان، حامی سرمایه دار

قصاص و مقررات آن: (۲)

بزرگترین محرک برای قتل و جنایت

در شماره قبل، ضمن بحث کلی درباره لایحه "قصاص و مقررات آن" که توسط شورای عالی قضائی، جهت ارائه به مجلس شورای اسلامی تهیه شده، پاره ای از مواد آن را در رابطه با سرکشی و مخالفان سیاسی مورد بررسی قرار دادیم و متذکر شدیم آن مواد در واقع تجویز شرعی نابود کردن "کفار و مشرکین" و تمام کسانیست که "شرعا مستحق کشتن" هستند. در قسمت اول مقاله سسبه خلعت عمده برای لایحه "قصاص و مقررات آن" بود. شمرديم:

۱- خلعت فوق ارتجاعی و برخوردی نهاییست ساده لوحانه لایحه قصاص در زمینه مسائل اجتماعی، بنحوی که این لایحه بزرگترین محرک و بهترین شوق قتل و جنایت است.

۲- این لایحه، به شدیدترین و وحشیانه ترین نحوی خلعت طبقاتی دارد.

۳- به بیشرمانه ترین شکلی حقوق انسانی زنان و اقلیت های مذهبی را نفی می کند.

خلعت طبقاتی و نفی حقوق انسانی زنان و اقلیت های مذهبی را در سوسمین و آخرین قسمت این مقاله مورد توجه قرار خواهیم داد و در این شماره خلعت فوق ارتجاعی لایحه "قصاص و مقررات آن" را مورد بررسی قرار میدهم.



برای اثبات این امر لازمست عمده ترین مواد لایحه قصاص مورد توجه و بررسی قرار گیرد. در قسمت اول این مقاله ذکر کردیم که قتل "شبه عمد" و قتل "خطا"، مشمول مقررات قصاص نیست و قاتل با پرداخت دیه (پول خون) از مجازات معاف است. در واقع، مجازات قاتل همان پرداخت دیه "است. در حقوق اسلامی، حکم قصاص، علی القاعده، در مورد قتل عمد صادر می شود. ولی بطوریکه خواهیم دید امکان اثبات وقوع قتل عمد، بر اساس لایحه قصاص، بسیار ناچیز است و از چند در صد تجاوز نمی کند. تازه این موارد بسیار نادر نیز محمول استثنای ناشی می شود. در زیر مهمترین آنها را تذکر میدهم:

۱- ماده ۴۵: "قتل عمدی موجب قصاص است، لکن با رضایت ولی دم و قاتل بمقتدای دیه یا بسمه مبلغی کمتر از آن یا زیاده تر از آن تبدیل می شود" (در اینجا و در همه جا در این مقاله تاکیدها را ماست). بنابراین اگر قتل عمد، اثبات هم بشود، در صورت توافق ولی دم و قاتل، قصاص بسمه پرداخت دیه تبدیل می شود و قاتل از هرگونه مجازات (جز پرداخت خون بها) معاف میگردد.

۲- تبصره ۲ از ماده ۴: "اگر اکراه شونده طفل ممیز باشد نباید قصاص شود بلکه باید عاقله او دیه قتل را بپردازد".

۳- ماده ۵: "هرگاه مرد مسلمان عداوت زن مسلمان را بیکشد محکوم به قصاص است لیکن باید ولی زن قبل از قصاص قاتل نصف دیه مرد را به او ((به قاتل)) بپردازد".

۴- ماده ۷: "...اگر مقتول زن ذمی باشد باید ولی او قبل از قصاص، نصف دیه مرد را به قاتل بپردازد".

۵- ماده ۴۶: "هرگاه مردی زنی را بقتل رساند ولی ((یعنی ورثه)) او مخیر است بین قصاص یا پرداخت نصف دیه کامل به قاتل و بین مطالبه دیه زن از قاتل".

در مورد سه ماده اخیر الذکر، در قسمت سوم مقاله، درمبحث نفی بیشرمانه حقوق انسانی زن، سخن خواهیم گفت.

۶- ماده ۱۶: "هرگاه پدر و جد پدری فرزند خود را بیکشد قصاص نمیشود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بدهد و حاکم شرع او را تعزیر مینماید و غیر پدر و ((غیر)) جد پدری ((از جمله مادرو جد مادری)) مانند دیگران قصاص می شوند".

در اینجا از نویسندگان به تنها سببه بلکه جنایتکار این لایحه باید پرسید: پدر و جد پدری بچه حقی می توانند فرزندونه خود را بیکشد؟ آیا این جواز شرعی فرزندکشی نیست؟ چرا که پدر و جد پدری پیش از این دانند که مشمول قصاص نخواهند بود و فقط به پرداخت دیه محکوم می شوند.

قریب یکماه پیش یکی از آخوندها در یک برنامه تلویزیونی به "پدران مسلمان" هشدار میداد که در مورد فرزندان گمراه و مشرک خود اینهمه اعمال وستی بخرج ندهند. می گفت: محبت به خدا هزار بار گرامی تر از محبت به فرزند است. و از ابراهیم مثال می آورد که میخواست فرزندش را در راه خدا قربانی کند. او به "پدران مسلمان" توصیه میکرد: بکوشید فرزندان گمراه خود را که از راه خدا و اسلام منحرف شده اند اول با استدلال و منطق، و بعد با نصیحت آنها را بطرف اسلام بازگردانید. ولی اگر نصایح مکرر شما سودمند نیفتاد، آنها را بشدیدترین وجه مجازات کنید.

اینجا می توان سؤال کرد: آیا جواز شرعی فرزندکشی در همین رابطه نیست؟

۷- ماده ۱۸: "هرگاه عاقل دیوانه ای را بیکشد قصاص نمیشود بلکه باید دیه قتل را به ورثه مقتول بپردازد".

از جواز بیشرمانه دیوانه کشی که بگذریم آیا

شبه عمد و خطا وجه عمد) باید بین اولیاء "دم" و "قاتل" از طریق کدخدا منشی حل و فصل شود و هیچ ربطی به جامعه ندارد. چرا که در چهارده قرن پیش، در عربستان، جامعه همان چند قبیلۀ بود. از این نظر، دادرسی در حقوق اسلامی بسیار ساده است و در شرایط خاص جامعه در آن ایام، این سادگی مشکلی ایجاد نمیکرد. اما رژیم جمهوری اسلامی می خواهد، در جامعه تکامل یافته امروز، همان سادگی و ساده لوحی آئین دادرسی را طبق النعمل یا لتعل حفظ کند. شورای عالی قضائی می پندارد که یک جنایت بزرگ با تمام پیچیدگی های آن در جامعه سرمایه داری امروز را می توان بهمان سیاق چهارده قرن پیش در یک جلسۀ کوتاه حل و فصل کرد بر اساس لایحه "قصاص و مقررات آن"، متهم به قتل عمد یا با قاصد محکوم به قصاص است که باید یا شمشیر تیز گردن او را بزنند و یا به پرداخت "دیه" محکوم می شود که در صورت پرداخت آن، فی المجلس آزاد میگردد. ببینیم که آیت الله بهشتی، رئیس دیوان عالی کشور، یعنی عالی ترین مقام قضائی در جمهوری اسلامی، در برخورد با این مسئله مهم اجنبی، چه توجیه ایلهائی را ارائه میدهد: "مجازاتهای که در قانون جزائی اسلام هست غالباً مجازاتهای است که قطعاً و فوری و قابل اجراست. بی آنکه با رستگینی چون زندانها و دارالتادیبها را با همه مشکلاتشان بر جامعه تحمیل کنند" (مباحثه آیت الله بهشتی با روزنامه انقلاب اسلامی، ۱۸ شهریور ۵۹).

باری، در لایحه "قصاص و مقررات آن" یا بقول آیت الله بهشتی "قانون جزائی اسلام"، قتل عمد تقریباً در تمام موارد غیر قابل اثبات است و برای اینکه این ادعا ثابت شود لازمست که ببینیم لایحه مذکور برای اثبات قتل عمد چه راههایی را پیشنهاد می کند. لایحه مورد بحث سه راه حل برای اثبات قتل عمد ارائه میدهد: اقرار، شهادت و قسامه در موارد لوث، مادر زیر سه راه حل مذکور راه اختصار مورد بررسی قرار میدهم.

۱- اقرار: مواد ۲۹ و ۳۰ لایحه قصاص، شرایط اقرار کننده (یعنی: کمال عقل، بلوغ، اختیار و قصد) و استثنائات آن یعنی شرایط عدم نفوذ اقرار (مانند دیوانه، مست، کودک، مجبور، ساهی، هازل، خوابده، بی هوئی) را متذکر می شود. ماده ۲۸ این لایحه می گوید: "هرگاه کسی اقرار به قتل عمدی نماید گرچه اقرارش بکمرته باشد، مستحق قصاص است".

البته کمتر قاتل ابله پیدای می شود که به ارتکاب قتل، آنهم به قتل عمد اقرار کند و اگر چنین "اشباهی" مرتکب شد، طبق ماده ۳۲ همین لایحه، راه بازگشت هم پیش بینی شده است: "هرگاه کسی به قتل عمدی شخصی اقرار کند و پس از آن، دیگری بیاورد و بهمان قتل مقتول اقرار نماید، در صورتیکه اولی از اقرارش برگردد در این حال "قصاص و دیه از هر دو ساقط" می شود و دیه مقتول را باید "از بیت المال بدهند". در قوانین مجازات عمومی وقتی دو اقرار در تعارض قرار گیرند اقرار از مزمره ادله اثبات جرم حذف می شود و اصل جرم برجا باقی میماند و باید تا اخذ نتیجه قطعی و شناختن مجرم واقعی، از طریق سایر وسائل اثبات جرم مورد پیگیری قرار گیرد. اما در لایحه قصاص

این ماده در عین حال جواز شرعی کمونیست کشی نیست زیرا که بر اساس منطق آخوندی یک فرداگر عاقل باشد، کمونیست نمی شود.

۸- ماده ۱۹: "هرگاه بالغ نابالغی را بکشد قصاص میشود لیکن بهتر است اولیاء دم برای رعایت احتیاط شرعی از قصاص صرف نظر کنند و به دیه راضی شوند".

یعنی "رعایت احتیاط شرعی" ایجاب می کند که "نابالغ" یک انسان کامل تلقی نشود. از این استثنائات برای فرار از مجازات و به تعبیر درست تر، برای تجویز آدم کشی در لایحه قصاص فراوان است که پرداختن به همه آنها از حوصله این مقاله خارج است و به برخی دیگر از آنها در مبحث "نحوه اثبات قتل عمد" اشاره می کنیم ولی قبل از پرداختن به مبحث مذکور لازمست بعنوان جمله معترضه به یک نکته اشاره کنیم:

ماده ۴۸ لایحه می گوید: هرگاه کسی که مرتکب قتل عمدی شده است فرار کند و به اودسترسی نباشد تا آنکه بمیرد قصاص تبدیل به دیه می شود که باید از مال قاتل پرداخت گردد و چنانچه مالی نداشته باشد از اموال نزدیکترین خویشان او بخواهد "الاقرب فالاقرب" پرداخت میشود. فرض کنیم که از فرد مورد بحث "مالی" باقی نمانده باشد. بنابراین پاسداران، بر اساس این تکلیف شرعی و بنابر دستور آیه "الاقرب فالاقرب" (وظیفه دارند که خانه به خانه و شهر به شهر بگردند تا بالاخره متوجه شوند که مثلاً دختر عمومی آن فرد در فلان شهر در دست "مالی" دارد که بشود "دیه" را نقد کرد. پاسداران به دختر عمومرا - چیه میکنند و میگویند: خانه شما برای پرداخت "دیه" بسرعمویتان توقیف است! لابد در همین رابطه بود که شاعر، در چند قرن پیش، چنین فرمود:

گفته کرد در بلخ آهنگری
به شوشر زنند گردن مسگری

نحوه اثبات قتل عمد

گفته ایم و لازمست تکرار کنیم که در لایحه "قصاص و مقررات آن" "قتل شبه عمد" و "قتل خطا" جز احکام دیات است و قصاص مورد پیدائی نیست یعنی که متهم در صورت محکومیت به قتل، در بدترین حالت، با پرداخت دیه (پول خون) از مجازات معاف می شود، و در بهترین حالت، حتی دیه نیز نمی پردازد.

اما در مورد قتل عمد، متهم و حتی محکوم به قتل عمد، در صورت داشتن ثروت، تقریباً در تمام موارد می تواند با پرداخت دیه از مجازات معاف شود. لایحه شورای عالی قضائی، تمام مراحل و پیچ و خم های دادرسی مدنی برای شناخت علل و عوامل قتل، راههای اثبات محکومیت یا برائت متهم و تمام روابط پیچیده اجتماعی را بدور می ریزد گویی که قتلی در هزار و چهارصد سال قبل، در یک جامعه بدوی صورت گرفته است.

در قسمت اول مقاله اشاره کردیم که جنایت در حقوق اسلامی، یک امر خصوصی است و قتل (چه

در صورت تعارض اقرار، اصل جرم یعنی وقوع قتل (چه عمد و چه غیر عمد - قصاص یا دیه) لوث می شود. نتیجه اینکه اثبات وقوع قتل عمد از طریق اقرار عملاً غیر ممکن است. حداقل اینکه: اثبات قتل عمد از طریق اقرار، در حکم احتمالات بسیار ناچیز می باشد. زیرا کمتر مضطرب است که به ارتکاب قتل (بویژه قتل عمد) اقرار کند و در صورت چنین خط، بطوریکه دیده ایم بهترین راه قرار ممکن از مجازات در متن لایحه قصاص پیش بینی شده است. حال ببینیم که دومین راه "اثبات قتل عمد در دادگاه" چیست.

۲- شهادت ماده ۳۳ لایحه اعلام می کند: "قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل ثابت می شود." این ماده دارای چهار استثناء است. این استثناءات با اندازه کافی رسا و گویا می باشند و ما آنها را بدون هیچگونه تفسیری فقط با تاکید بر روی پاره ای از کلمات و عبارات در زیر نقل می کنیم:

ماده ۳۴: "هرگاه یکی از دو (مرد) عادل گواهی دهد که متهم به قتل عمدی اقرار نمود و ((مرد عادل)) دیگری گواهی دهد که متهم به قتل اقرار کرد و بقیه عمد شهادت ندهد اصل قتل ثابت می شود و متهم مکلف است که نوع قتل را بیان کند. اگر اعتراف به قتل عمد نمود قصاص می شود و چنانچه متکرر قتل عمد شد و قسم یاد کند قصاص از او ساقط است."

ماده ۳۵: "هرگاه ولی، مدعی قتل عمد شود و یکی از دو عادل شهادت به قتل عمد دهد و دیگری به اصل قتل شهادت دهد نه به قتل عمد و متهم قتل عمد را انکار کند مندرج در باب لوث می باشد مدعی باید قتل را با قسم ثابت کند."

ماده ۳۶: "هرگاه یکی از دو مرد عادل شهادت به قتل دهد و دیگری شهادت به اقرار متهم به قتل دهد، قتل ثابت نمی شود و داخل در باب لوث خواهد بود."

ماده ۳۷: "هرگاه دو مرد عادل گواهی دهند که زید مثلاً قاتل فلان شخص است و دوشاد ((مرد)) عادل دیگری گواهی دهند قاتل او عمرو است، در این مورد هم قصاص ساقط است و هم دیه."

نتیجه اینکه بطوریکه در ماده ۳۳ دیده ایم قتل عمد فقط با شهادت دو مرد عادل (و لا غیر) ثابت می شود. اولاً لایحه قصاص هیچ جا خبری از دو مرد عادل را ذکر نمی کند و معلوم نیست که عادل یا غیر عادل بودن دوشاد مرد که می توانند سرشوش قاتل (برائت یا محکومیت او در مورد ارتکاب قتل عمد) را مشخص کنند چگونه و بر اساس چه معیار هائگی تعیین می شود. ثانیاً در مورد یک قتل عمد، اگر دوشاد عادل مرد وجود نداشته که وقوع قتل عمد و انتساب آنرا به متهم به قتل، شهادت دهد چه می شود؟ جواب به سؤال اخیر را در مزخرفات تفسیری بنام مواد قانونی (مواد ۳۳ تا ۳۷) که در فصلی (شنبه ایم و دیده ایم که در موارد قصاص ساقط می شود، در مواردی قصاص و دیه شرد و ساقط می شوند و در مواردی نیز مدعی باید ارتکاب قتل را با قسم ثابت کند) گذشته از همه اینها، باید مراد از بسیاری از

واستثنائاتی وجود داشته باشد که قاتل در حضور عمده زیانی کسی را بقتل برساند و مضافاً آن جمع، "دو مرد عادل" بعنوان شاهد وجود داشته باشند تا قتل عمد ثابت گردد.

با آنچه که گذشت بخوبی پیداست که شهادت ما اقرار کمترین کمکی به شناخت حقیقت نمی کند. ببینیم که سومین و آخرین راه "ثبوت قتل در دادگاه چیست؟

۳- قسامه در موارد لوث: بجای هرگونه شرح و تفسیری بهتر است عمده ترین مواد مبحث قسامه در موارد لوث و دقیق تر اینکه خزعلاتی بنام مواد حقوقی را که توسط شورای عالی قضائی تهیه شده است، نقل کنیم:

ماده ۳۸: "هرگاه قرائن و شواهد ظنی سبب شود که حاکم شرع به وقوع قتل گمان ((یعنی شک)) پیدا کند از موارد لوث خواهد بود. مانند اینکه فقط یک شاهد شهادت دهد..."

ماده ۴۰: "در موارد لوث ابتدا از مدعی علیه، شهود معتبر مطالبه می شود و اگر شهود نداشته باشد مدعی می تواند برای اثبات مطلب خود چهل و نه نفر مرد از خویشان و بستگاه خود را که از جریان آگاهی داشته باشند دعوت کند تا با اتفاق جهت

اثبات دعوی، قسم یاد کنند و چنانچه عده آنها کمتر از نصاب باشد، قسم را تکرار کنند تا ۵۰ دفعه شود. در این موقع، حق او ثابت می گردد. و اگر مدعی بستگانی ندارد یا بستگان آنرا نمی تواند بی آگاهی دارند یا آگاهی دارند و لایس می حاضر به قسم نیستند مدعی خود می تواند پنجاه بار سوگند یاد کند تا حق او ثابت گردد."

ماده ۴۱: "هرگاه مدعی اقامه قسامه نکند مدعی علیه می تواند برای برائت خود از چهل و نه نفر مرد از خویشان و بستگان خود دعوت کند تا با اتفاق ابر که جمعا پنجاه نفر می شوند همگی به برائت مدعی علیه سوگند یاد کنند و اگر عده کمتر از نصاب باشد همانها قسم را تکرار کنند تا شماره پنجاه تکمیل شود و اگر منحصر به خود او شد به تنهایی پنجاه بار قسم یاد می کند و چنانچه ایا کند بنفع مدعی حکم داده می شود."

ماده ۴۲: "نصاب قسامه در قتل شبه عمد و هیئت نظر در قتل خطا محض بیست و پنج نفر می باشد که بر طبق مواد گذشته عمل می شود."

ما این نمونه های مفصل را نقل کرده ایم تا عمق فاجعه در ابعاد مخوف و نفرت انگیز آن بنمایان گذارده شود. در مقابل چرندیاتی که در این صفحات بعنوان مواد حقوقی ارائه داده شده است، چه می توان گفت؟ آیا به مردم ستم دیده ای که در آغاز مشروطیت، قبل از هر چیز، خواستار تاسیس "عدالتخانه" بودند تا بدو هزار بار حسی داد؟ "عدالتخانه" در آن ایام مفهومی دوگانه داشت: ایجاد مجلس شورای ملی و تاسیس عدلیه و به تعبیر دیگر، مردم خواستار مجمعی از نمایندگان منتخب خود بودند که قوانینی جدید وضع کند و مرجعی که بر اساس آن قوانین حکم دهد. زیرا که توده ها از مقررات قرون وسطائی و از استبداد مخوف حکام شرع و احکام متضاد و نالمانه آنها بجان آمده بودند. مگر امروز

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتگشان؛ انقلابی دگر باید

پیروزی ریگان بر کارتر

شکستی برای کمیسئون سه جانبه

ب. سامری

هالیوود رایبه قمدزادگان خویش انگلستان شرک نمایند.

مفهوم و اهمیت شکست کارتر از ریگان

شکست کارتر از ریگان بخصوص با توجه به اینکه در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا کاندیداتی که خردرئیس جمهور است برای انتخاب مجدد به قدرت شکست خورد، برای شخص کارتر و حزب دمکرات شکست بزرگی محسوب میشود. لیکن باین سبب که در جامعه آمریکا لیستی آمریکا احزاب عملگردهی متعارف و سنتی ندارند، این شکست بیش از هر چیز شکست یک برنامه سیاسی جناح خاصی از امپریالیسم آمریکا است. بعبارت دیگر، آنچه در کارزار انتخاباتی در آمریکا حائز اهمیت است نه پیروزی و شکست این یا آن حزب، بلکه پیروزی و یا شکست این یا آن برنامه سیاسی است. جناح های امپریالیستی در آمریکا میگوشتند با توجه به سبب سیاسی این شکست پانچا هکانه و توهم مردم نسبت به گذشته و کاندیداهای احزاب (مثلا کارگران و اقلیت های رنگین پران و معزولان کاندیداهای دموکرات پشیمانی می نمایند)، مهره های خود را از هر حزب که بتوانند به پیروزی برسانند. بنابراین، این کارزار با انتخابات اخیر نیز باید دید کدام جناح و برنامه سیاسی با شکست روبرو شده و کدام جناح امپریالیستی و برنامه سیاسی به پیروزی و تسلط گردیده است. برای اینکار مجبوریم استدایه گذشته کارتر رجوع نمائیم و ببینیم کدام جناح امپریالیستی در آمریکا از وی حمایت می نمود.

تسال از ماه مارس ۱۹۷۶، یعنی قبل از آغاز انتخابات مقدماتی حزب دموکرات برای مقیاسم ریاست جمهوری، جیمی کارتر سیاستمدار کمنا می بیش نبود. چه تنها رای دهندگان ایالت جنوبی جورجیا را با پیروزی داشتند. اگر چه در مبارزات انتخاباتی مقدماتی حزب دموکرات، کارتر خود را مزرعه دار ساده و شهروندی عادی معرفی نمود، لیکن واقعیت این بود که وی هم صاحب یک شرکت مهندسی اش می بود، هم با شرکت سایر اعضاء خانواده اش صاحب مزرعه بزرگ با دام زمینی و یک کارخانه با دام کشتی پاک کنی بود، و هم سه مدار یک بانک در ایالت جورجیا. علاوه بر کارتر از سال ۱۹۷۰ تا سال ۱۹۷۴ فرماندار ایالت جورجیا بوده و قبل از

رونالد ریگان برجسته ترین سخنگوی جناح راست افراطی (ناشیست) حزب جمهوریخواه یا پیروزی بر جیمی کارتر رئیس جمهور وقت و کاندیدای حزب دموکرات پیروزی به کاخ سفید و اشنگتن راه خواهد یافت. رئیس جمهور جدید الانخاب آمریکا سیاستمدار ناشناخته و کمنا می نیست. وی در سال های اخیر و بویژه پس از کلدواتر که کاندیدای راست افراطی مقام ریاست جمهوری حزب جمهوریخواه در سال ۱۹۶۴ بود، برجسته ترین سخنگوی جناح راست افراطی حزب جمهوریخواه بوده است. و در یکی دو سال اخیر که سیاستمداران راستگرای افراطی در جامعه امپریالیستی آمریکا اهمیت بیشتری یافته اند وی عمده ترین سخنگوی حزب جمهوریخواه بشمار می آید. ریگان از سال ۱۹۶۶ تا سال ۱۹۷۴ فرماندار پرجمعیت ترین ایالت آمریکا یعنی ایالت کالیفرنیا بود. در این هشت سال وی تا آنجا که توانست با برنامه های رفاهی و اصلاحی که عمدتاً مورد پشتیبانی زحمتکشان و اقلیت های نژادی سیاه و مکزیکی در آن ایالت قرار داشت، مخالفت نمود. در مبارزه بین مزرعه داران بزرگ و کارگران مهاجر مکزیکی که به علت زندگی غیر قانونی در آن ایالت به شدید ترین صورت ممکن تحت تسلط مزرعه داران بزرگ استثمار میشوند (مزدی در حدود یک پنجم حداقل دستمزد و بدترین شرایط زندگی)، جانب مزرعه داران بزرگ را می گرفت و در طی هشت سال زمانداری تا آنجا که میتوانست جنبش دانشجویی ضد جنگ ویتنام و جنبش سیاهان در ایالت کالیفرنیا را تحت فشار قرار داد. ریگان پیش از فرمانداری ایالت کالیفرنیا هنرپیشه سینمایی بود که علاوه بر بازی در فیلم های نمایشی ارتجاعی همچنین میکوشید تا جو سیاسی هالیوود را یکمک دوستانش به سمت راست سوق دهد. در سالهای معروف به عصر مک کارتی که جناحی از بورژوازی آمریکا میکوشید تا دموکراسی بورژوازی جامعه آمریکا را به نوعی فاشیسم بدل نماید (نیمه اول دهه ۱۹۵۰) رونالد ریگان رهبر سندیکای هنرمندان هالیوود بود. وی در آن سمت میکوشید تا فاشیسم و مک کارتیسم را به جامعه هنری هالیوود نیز تعمیم داده بر هنر مفرقی در سینمای آمریکا خط بطلان بکشد. ریگان و دوستان وی در این کوشش تا اندازه ای هم موفق شدند. چه در آن سالها بود که برتولد برشت کارگردان و سنا ریونیویس و شاعر انقلابی آلمانی از آمریکا اخراج گردید. و در آن زمان بود که چارلی چاپلین هنرمند مردمی نیز مجبور شد

آن نیز از بر قدرت ترس سنا نورهای سنا ایالتی ایالت جورجیا محسوب میگردید. بنا بر این، برخلاف ادعای وی، آنچه مسلم است او مزرعه داری ساده و شهروندی عادی نبود که عزم رئیس جمهور شدن را کرده بود. اصولاً بعثت هزینه های سرسام آور انتخابات ریاست جمهوری، سنا، فرمانداری ایالات و نما یبندگی کنگره آمریکا و بعثت گرانی بی اندازه تبلیغات مطبوعات و رسانه های گروهی در آمریکا هیچ فردی بدون وابستگی به انحصارات قدرتیست در انتخابات پیروز شود. بنا بر این، نه تنها مزرعه داری ساده بلکه حتی سرمایه داری بزرگ نیز قادر نیست بدون پشتیبانی انحصارات امپریالیستی در آمریکا بمقام ریاست جمهوری برسد. کارتر نیز از این قانون مستثنی نبوده و او نیز انحصارات امپریالیستی را نما یبندگی می نمود. و اما چه عواملی باعث پیروزی کارتر در سال ۱۹۷۶ گردید؟ در فاصله انتخابات ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ جامعه امپریالیستی آمریکا در موقعیتی غیرعادی قرار داشت. در آن زمان اولاً- آمریکا در ورطه یک بحران اقتصادی قرار داشت که، علی رغم وعده و وعید های بسیار، اقتصاددانان وابسته بدولت و سیاستمداران قادر به ارائه راه حلی موفقیت آمیز برای آن نبودند. ثانیاً، امپریالیسم آمریکا در تجاوزات خود علیه خلق های ویتنام، لائوس و کامبوج با شکستی افتحاج آمیز مواجه شده و جنا یا تشبیتی از سبب افشاء گردیده بود. این شکست برای امپریالیستهای مغرور و متکبر آمریکا بی بسیارگران تمام شده بود. ثالثاً، بیش از هر زمان دیگری، رتبه خواربها و فساد سیاستمداران آمریکا، که معمولاً در خفای مطلق انجام میگیرند، افشاء گردیده بود، بعنوان مثال، اسپیرو آگنیو معاون نیکسون به جرم دریافت رشوه (در زمانیکه فرماندار ایالت مریلند بوده است) از مقام معاونت رئیس جمهوری برکنار رویه دادگاه احضار گردید. همچنین دو عضو بسیار مؤثر کنگره آمریکایی مل نماینده ایالت آرکانزاس و دیگر هینر نماینده ایالت اوهایو هر دو جرم فساد اخلاقی محصور با استعفا گردیدند. رابعاً، در این زمان بود که ما حرای فتضاج آمیز و ترکیت اتفاق افتاد که طای آن برای اولین بار در تاریخ آمریکا رئیس جمهور و کلیه دستیارانش در کاخ سفید، مجرم شناخته شده و مجبور با استعفا گردیدند. در این ماجرا، علی رغم کوشش سران دولت برای مخفی نگا داشتن جرمها، کلیه دستیاران نیکسون البته بجز از خود و روانه زندان شدند و اگر بخواهیم طر فرمان عقو فور رئیس جمهور بعدی نبود خود نیکسون نیز سالهای سال روانه زندان میگردید. جالب است که در میان دمنیاران مجرم نیکسون جان مچل که سالها وزیر دادگستری و مظهر نظم و قانون آمریکا بود قرار داشت.

بدلائل فوق، نه تنها امپریالیسم آمریکا در سطح جهان افشاء شده بود، بلکه در داخل آمریکا نیز به میزان بی سابقه ای اعتبار سیاسی خود را از دست داده بود. چه اکثریت مردم آمریکا، بسبب مؤثر بودن دستگاه تبلیغاتی و بسبب رفاه

و سن جامعه آمریکا طی سالها اعتماد زیادی بدولت آمریکا، که در حقیقت حکومت انحصارات بزرگ است، داشته اند. مسائل فوق بوسیله از مردم آمریکا را نسبت بدولت بی اعتماد و آنها را نسبت به با اصطلاح نما یبندگان خود ما یوس نمود. از این روی و رواجی حاکم در آمریکا برای ادامه سلطه خود، مجبور بودند بی اعتمادی و بی یاس حاکم بر جامعه آمریکا را بر طرف ساختند و در سطح جهانی برای خود وجهه جدیدی کسب نمایند. برای اینکار برنامه تازه ای ازم بود، و چنین برنامه ای بیک مجری نیاز داشت. کاملاً واضح بود که در آن جو بی اعتمادی و یاس مجری برنامه فوق الذکر نمی توانست یک سیاستمدار رستنی شناخته شده باشد. چه بسیار ائامردم آمریکا در آن زمان سیاستمداران سنتی را غاصد و منخط بحساب می آورد. پس جیمی کارتر که تا آن زمان چهره شناخته شده ای نبود در ایالت جورجیا وجهه ای "ثبت" داشت برای این وظیفه در نظر گرفته شد. دستگاههای تبلیغاتی آمریکا برای افتادند تا کارتر را بعنوان فرد ساده مذهبی که میخواهد بیک اخ سفید راه یابد تا امیدواران مردم آمریکا باز گرداننده و مذاقت و صفای ابرو و شستن حاکم نماید، معرفی نمایند. و برای او برنامه حقوق بشری طرح نمودند تا وی را به جهانیان بعنوان سیاستمداری انسان دوست معرفی کنند. البته برنامه با اصطلاح حقوق بشر، علاوه بر اینکه سخاوت آمریکا را به عنوان امپریالیستی جنگ امروزی بلکه بعنوان مدافع راستین آزادی و دموکراسی جهانیان معرفی نماید، همچنین میتواند حربه ای در دست سیاستمداران آمریکا برای مبارزات خود باشد. اتحاد شوروی باشد. بیستم چه جناحی از امپریالیسم آمریکا از کارتر پشتیبانی نمود تا وی را به عنوان ریاست جمهوری کاخ سفید و استگتن بفرستد. در فاصله سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ دیوید راکفلر مدیر عامل بانک جیس مانها نان آمریکا (از بزرگترین بانکهای جهان) و عضو مؤثر خانواده راکفلر که بزرگترین سهامداران کمپانی نفتی اکسون (بزرگترین کمپانی نفت جهان) و چند کمپانی نفتی و انحصارات مالی و صنعتی دیگری می باشند، کمیسر راناسیس نمودند که کمسیون سه جانبه معروف گشت. هدف این کمسیون امپریالیستی عبارت بود از ایجاد همکارایی بیشتر میان سه قطب امپریالیستی آمریکا، اروپای باختری و ژاپن و همچنین کوشش برای مقابله با بحرانهای اقتصادی جهان امپریالیسم. بخصوص بحرانی که توجه موسسین کمسیون را بخود جلب کرده بود بحران پولی جهانی بود که در سال ۱۹۷۱ باعث اشهاد سیستم جهانی پولی "برتون وودز" گردیده بود. این سیستم پولی جهانی دریان جنگ جهانی دوم با ایجاد صندوق بین المللی پول و بانک جهانی (دورکن مالی مهم امپریالیستی) و بمنظور ایجاد هماهنگی بین سیستم های پولی کشورهای امپریالیستی و اقمار آنها تحت رهبری امپریالیسم آمریکا بوجود آمده بود. کمسیون سه جانبه ای که دیوید راکفلر، بلسا دستیار سرژینسکی ایجاد نمود با استقبال شرکت

مرکز بر امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا

امور کشوری شرکت داد (خسرو شاهي از نمايندگان بخش خصوصي را بوزارت رسانيد). از طرف ديگر وي كوشيد تا با ايجاد تغييرات سياسي بسيار سطحي در ظاهر برنامه " حقوق بشر " كارتر را عملي سازد. آزادي بعضي از زندانيان سياسي، تيليغات گسترده راجع به قضاي باز سياسي، و تحمل خرده گيريهاي روزي ناراخي (بازگان ها، ستجاسي ها و...) را بايد در اين ارتباط ديد.

ريگان و تغيير در برنامه هاي سياسي امپرياليسم

كميسيون سه جانبه، اگرچه ديويديرا كفلر در تاسيس آن پيشقدم بود، كوششي بود از جانب آن دسته از انحصارات و بانكهاي امپرياليسمي در سطح جهان كه لزوم همكاري بيشتري براي سه قطب عمده امپرياليسم جهاني را احساس مي نمودند. بعبارت ديگر، شركت كنندگان در اين كميسيون، با آگاهي به انهدام سيستم بولي جهاني " برتون وودز " و آموهاي آن، و با آگاهي به بحرانهاي ديكر اقتصادي كه جهان امپرياليسم را در معرض خطر قرار داده بود لزوم همكاريهاي بيشتري را براي كشورهاي امپرياليسمي مختلف و بمنظور تخفيف خطرات موجود احساس مي نمودند. و از اين رو بودند كه همكاريهاي سيارا امپرياليستها را ضروري دانسته و كشورهاي مختلف امپرياليسمي را به همكاريهاي بيشتري ترغيب مي نمودند. آغاز گراي اين برنامه جناح نفتي امريكا و انحصارات و بانكهاي بزرگ بآن بودند. كارتر عمدتاً اين انحصارات را نمايندگي مي نمود. با وجوديكه هنوز تما مي اعضا كابينه ريگان تعيين نشده و برنامه سياسي وي نيز بخوبي روشن نيست، ليكن از هم اكنون كاملاً واضح است كه شكست كارتر نقطه پايان ائتلاف موقت سه جناح عمده امپرياليسم امريكا و شكست (هر چند نسبي و نه مطلقي) برنامه ي سياسي كميسيون سه جانبه حساب مي آيد.

مطالعه مختصري پيرامون وابستگي هاي جناح راست افراطي (فاشيست) حزب جمهوريخواه نشان ميدهد كه سخنگويان اين جناح (ريگان و كان و اتري) از نمايندگان برجسته جناح صنعتي - نظامي امپرياليسم امريكا مي باشند. با توجه به رهبري نمايندگان اين جناح، در دولت ريگان و نيز شركت جناح نفتي در كابينه او، تشكيل بتوان تصور نمود كه دولت ريگان برنامه هاي كميسيون سه جانبه را دنبال نمايد. درست است

كه كميسيون سه جانبه همكاري و همبستگي بيشتري امپرياليستها را خواهان بود و درست است كه پايه همبستگي و ادغام سرمايه هاي امپرياليسم در سطح جهان جناح نظامي نيز مي تواند بنديسبان همبستگي ميان امپرياليستها نباشد، ليكن بايد توجه داشت كه درجه پذيرش رابطه ديالكتيكي همبستگي - سعاد در ميان كشورهاي امپرياليسم مختلف يكيان نيست، جناح صنعتي - نظامي هم در گذشته در كميسيون سه جانبه شركت نکرد و هم در تيليغاتش نشان داده است كه بدنياال هما هنگي حداقلي براي امپرياليستهاست. بنظر ميرسد كه جناح نفتي و بانكها و صنايع مربوط بآن دريافته باشند كه پس از بسازي اروپاي غربي و ژاپن ديگر

نفتي امريكائي (جناح نفتي) و سررگريسيان بانكهاي امريكائي (بانك امريكا يعني بزرگترين بانك در جهان، بانك چيس مانها تان، بانك ولسز فارگو، بانك ليمن سرادروزو...)، بعضي از صنايع غير نظامي امريكا (كوكاكولا، بنديكسي، تايم و...) و همچنين از بزرگترين شركت هاي نفتي و بانكهاي اروپائي و ژاپني روسروكرديد، اعضاي كميسيون فوق الذكر نمايندگان زمديران كمپاني و بانكهاي امريكائي، اروپائي و ژاپني - شرق، بعلاوه بعضي از نمايندگان سياسي آنها - گفتيم كه رياست كميسيون سه جانبه با يكي از دستپروزيگان خاخواه را كفنر يعني مهاجر ليستاني برزينسكي بوده كه سر از پيروزي كارتر در انتخابات پست حساس و مهم ستا و راستي ملي رياست جمهوري را تما جانمود. بعلاوه، علاوه بر كارتر و برزينسكي اكثريت اعضا كابينه اي كه كارتر تشكيل داد نيز از اعضا كميسيون سه جانبه انتخاب شدند. بعبارت ديگر، و البته تعديل معاون رياست جمهوري، سايرون و نس اولين وزير امور خارجه كارتر، هارولد سراون و رسر دفاع، مايكل بلومنتال و وزير خزانه داري، اندرويانك، سفير پيشين كارتر در سازمان ملل و... همكي از اعضا كميسيون سه جانبه بشمار ميرفتند. بنا بر اين، كارتر و كميسيون سه جانبه و مشخصاً بخش امريكائي آن به مقام رياست جمهوري رساند. البته لازم به تذكر است كه سعادت مسائلي كه براي امپرياليسم امريكا در آن زمان وجود داشت كارتر

توانست پشنيباني نسبي ديكر جناح هاي امپرياليسم امريكا را جلب و بنا بر اين با كابينه هاي تقريبا انقلابي آغاز بكار نمايد. ليكن اينس ائتلاف نتوانست تا آخر ادامه يابد و بهمين دليل هم چود كه در سال گذشته بعضي از وزراي خود را تعويض نمود (مثلاً جيمز شلزينگر). اينكه كارتر در ابتدا سعي داشت همه رازاي تكه دار در تملوري از اين واقعيت بود كه مورد پشنيباني هرب جناح عمده امپرياليسم امريكا قرار گرفته بود. تيلور اين ائتلاف در آغاز زمانداري كارتر در ايران نيز بخوبي قابل رويت بود. وابستگي رژيم شاه سه امپرياليسم امريكا از طريق جناح هاي نفتي و صنعتي - نظامي بود. قبل از انتخاب كارتر به مقام رياست جمهوري در امريكا، رژيم شاه حاضر نمي بود بخش خصوصي وابسته سه جناح غير نظامي امريكا و انحصارات مشابه اروپائي و ژاپني را در تصميم گيري هاي خود شركت داده آنها را تحمل نمايد. فشار بر حزب مردم، كه به بنديسبان و پايان وابسته سه جناح غير نظامي امپرياليسم امريكا و انحصارات مشابه در اروپا و ژاپن تبديل گرديده بودند، و كشته شدن عناصري چون غامري ديكر كل حزب مردم و احمد ارامي و شيرعالم سا زمان برنامه دركابينه دكتر اميني و سرانجام تاسيس حزب رستا خيز همه را بايد در ارتباط با تضادهاي جناح هاي صنعتي - نظامي و نفتي با جناح غير نظامي امپرياليسم امريكا دانست. ليكن پس از انتخاب كارتر به رياست جمهوري در سال ۱۹۷۶ ديديم كه امپرياليسم امريكائي كنار رست و حمليد امريكا و رهبري شده جناح نفتي در ايران تنها بخش و زير دست با فساد و كوشيد تا برنامه كارتر را در ايران پياده نمايد. از طرفي وي نمايندگان جناح هاي مغضوب پيشين را در

امپریالیسم آمریکا قادر نیست به هژمونی مطلق خود بر جهان امپریالیسم ادامه دهد. بنا بر این ایدئولوگهای این جناح واقعیت هژمونی نسبی امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر را پذیرفته و بدنبال همکاریهای بیشتر با توجه باین واقعیت هستند. اصول دگرترین نیکسون و برنامه های دولت کارتر این واقعیت را بخوبی نشان میدهد. لیکن منافع جناح صنعتی - نظامی ایجاب می نماید که هنوز هم - با وجودیکه سالها است سیاستهای ملهم از دوران جنگ سرد پایان یافته اند، بدنبال هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا در جهان امپریالیسم باشد. جناح صنعتی - نظامی مجبور است تضادهای بزرگ کند تا اسلحه بیشتری را بفروش رساند. تبلیغات ناسیونال شونیستی این جناح هر چند ظاهری و عوام فریبانه هم که باشد باز همکاریهای بیشتر امپریالیستها را مشکل تر می سازد.

شرکت کنندگان آمریکائی در کمیسیون سه جانبه لاقل از لحاظ سیاستهای داخل آمریکا تضاد شدیدی با جناح غیرنظامی (مصرفی) امپریالیسم آمریکا نداشته اند. (هر چند در مورد برنامه انرژی و قیمت گذاری نفت و بنزین تضادهای بیروزی نمود). لیکن تضاد میان جناح های صنعتی - نظامی و غیر نظامی امپریالیسم نسبتا شدیدتر است. این تضاد بخصوص در مورد تعیین بودجه های سالانه دولت فدرال آمریکا بروز می نماید. نمایندگان جناح صنعتی - نظامی همیشه میکوشند تا بودجه نظامی را بالا ببرند. چه با اینکه دولت آمریکا امکان می یابد اسلحه بیشتری را از جناح صنعتی - نظامی خریداری نماید. و جناح غیرنظامی از پائین بودن بودجه نظامی سود میبرد. چه در این صورت دولت آمریکا میتواند بودجه بیشتری را برای امور رفاهی اختصاص دهد که سرانجام بصورت کالاهای غیر نظامی خواهد رسید. از لحاظ تبلیغاتی و حفظ ظاهر نیز این دو جناح متفاوت هستند. چه بعلل مختلف، جناح غیر نظامی میکوشد با حمایت از برنامه های رفاهی، حمایت قشار وسیعی از خرده بورژوازی، اقلیتهای نژادی (سیاهان و مکزیکیها که اکثر آدمیهای اقشار محروم قرار دارند) و سندیکا های رفرمیستی را بدست آورند. و جناح صنعتی - نظامی سالها تبلیغاتی عکس آن، که بر اساس سیاستهای ناسیونال شونیستی و شدید افراطی استوار بوده است، انجام داده است. بنا بر این، میتوان پیش بینی نمود که بقدرت رسیدن دولت ریگان پایانی خواهد بود برای برنامه های کمیسیون سه جانبه.

چه کسانی کابینه ریگان را تشکیل خواهند داد؟ آیا تمامی اعضای کابینه وی از جناح صنعتی - نظامی تشکیل شده و میشوند؟ شکی نیست که ریگان بعنوان یکی از سخنگویان برجسته جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا تاکنون (در مورد اعضای انتخاب شده کابینه خود) کوشیده و خواهد کوشید (در مورد اعضای انتخاب نشده) تا در حد امکان وزرای خود را از میان مهره های جناح خویش انتخاب نموده، پست های حساس را به همفکران هم جناح خود او گذار نماید. لیکن لزوما

هرخواستنی توانستن نیست. واقعیات جامعه امپریالیستی آمریکا نشان میدهند که مهره انتخاب شده از یک جناح امپریالیستی قادر نیست دیگر جناح ها را نادیده بگیرد. چه، هر کدام از سه جناح فوق الذکر انحمارات بزرگی را شامل میشوند که بسادگی نمیتوان نفوذ آنها را نادیده گرفته گرفت. لیکن بسبب تضاد نسبتا شدید جناح غیرنظامی و جناح صنعتی - نظامی و بسبب تبلیغات نسبتا متضاد آنها در میان اقشار مختلف جامعه آمریکا، قابل تصور نبوده، نیست که ریگان مهره حساسی را از جناح غیرنظامی برای پستی مهم انتخاب نماید. در میان نه نفری که تاکنون از طرف ریگان به مثابه اعضاء کابینه انتخاب شده اند کسی از جناح غیرنظامی معرفی نشده است. یالاقل شواهدی وجود ندارد که آنها از جناح غیرنظامی باشند. حداکثر یکی از وزارتخانه های غیرمهم باقی مانده به عضوی از این جناح واگذار خواهد شد. بنا بر این، نفوذ مستقیم جناح غیرنظامی در دولت ریگان بیشتر از طریق سنا، کنگره و مهره های آن جناح در میان مدیرکل ها و اعضاء عالی رتبه وزارتخانه ها و از طریق سندیکا های رفرمیستی خواهد بود و نه از طریق مشاغل بالای قوه مجریه. لیکن ریگان تاکنون نتوانسته و نخواهد توانست جناح نفتی را نادیده بگیرد. سنا، شرکتهای معظم نفتی آمریکا از چنان قدرتی برخوردار بوده اند که بهیچوجه دیگر جناح ها نمی توانند آنرا نادیده بگیرند. سبب نیست که اکثر مهره های تعیین کننده وزارت امور خارجه آمریکا و سازمان سیادر چند دهه اخیر باین جناح تعلق داشته اند (برادران داللس، کیسینجر، دین راسک، دین اچسن و برژینسکی و غیره). شاید کیسینجر این مهره بسیار مهم جناح نفتی و این دست پرورده خانواده راکفلر بصورت مشاور ویژه برگزیده شود. و یالاقل بنوعی در دولت ریگان از تجربیات سیاسی وی استفاده شود. کیسینجر یعنی طراح دگرترین معروف نیکسون، که در فاصله سالهای ۶۸ تا ۷۶ بیشترین تاثیر را بر سیاست خارجی آمریکا داشت، با هر عنوانی و سستی میتواند تاثیر بسزائی بر سیاست خارجی آمریکا داشته باشد.

چه کسانی تاکنون برای احراز مقام های وزارت (و مشاغل مشابه) در کابینه ریگان از طرف وی معرفی شده اند؟ همانطوریکه انتظار میرفت، و برخلاف انتظار جناح راست افراطی حزب جمهوریخواه - اکثریت نه عضو معرفی شده کابینه ریگان از میان محافظه کاران افراطی (جناح صنعتی - نظامی) انتخاب نشده اند. و این عمل ریگان طرفداران افراطی او را سخت برآشفته است. نه عضو معرفی شده به ترتیب زیرند.

۱- برای احراز مقام حساس و مهم وزارت امور خارجه، ریگان ژنرال بازنشسته الکساندر هیگ را معرفی نموده است. ژنرال هیگ تا سال پیش فرمانده نیروهای پیمان ناتو (سازمان اتلانتیک شمالی) بود و قبل از آن نیز از تشورسین های وزارت دفاع آمریکا بشمار میرفت. در زمان نیکسون مدتی با کیسینجر و کاخ سفید همکاری می نمود. وی از نمایندگان جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا

امپریالیسم آمریکا قادر نیست به هژمونی مطلق خود بر جهان امپریالیسم ادامه دهد. بنا بر این ایدئولوگهای این جناح واقعیت هژمونی نسبی امپریالیسم آمریکا در سالهای اخیر را پذیرفته و بدنبال همکاریهای بیشتر با توجه باین واقعیت هستند. اصول دگرترین نیکسون و برنامه های دولت کارتر این واقعیت را بخوبی نشان میدهد. لیکن منافع جناح صنعتی - نظامی ایجاب می نماید که هنوز هم - با وجودیکه سالها است سیاستهای ملهم از دوران جنگ سرد پایان یافته اند، بدنبال هژمونی مطلق امپریالیسم آمریکا در جهان امپریالیسم باشد. جناح صنعتی - نظامی مجبور است تضادهای بزرگ کند تا اسلحه بیشتری را بفروش رساند. تبلیغات ناسیونال شونیستی این جناح هر چند ظاهری و عوام فریبانه هم که باشد باز همکاریهای بیشتر امپریالیستها را مشکل تر می سازد.

شرکت کنندگان آمریکائی در کمیسیون سه جانبه لاقل از لحاظ سیاستهای داخل آمریکا تضاد شدیدی با جناح غیرنظامی (مصرفی) امپریالیسم آمریکا نداشته اند. (هر چند در مورد برنامه انرژی و قیمت گذاری نفت و بنزین تضادهای بیروزی نمود). لیکن تضاد میان جناح های صنعتی - نظامی و غیر نظامی امپریالیسم نسبتا شدیدتر است. این تضاد بخصوص در مورد تعیین بودجه های سالانه دولت فدرال آمریکا بروز می نماید. نمایندگان جناح صنعتی - نظامی همیشه میکوشند تا بودجه نظامی را بالا ببرند. چه با اینکه دولت آمریکا امکان می یابد اسلحه بیشتری را از جناح صنعتی - نظامی خریداری نماید. و جناح غیرنظامی از پائین بودن بودجه نظامی سود میبرد. چه در این صورت دولت آمریکا میتواند بودجه بیشتری را برای امور رفاهی اختصاص دهد که سرانجام بصورت کالاهای غیر نظامی خواهد رسید. از لحاظ تبلیغاتی و حفظ ظاهر نیز این دو جناح متفاوت هستند. چه بعلل مختلف، جناح غیر نظامی میکوشد با حمایت از برنامه های رفاهی، حمایت قشار وسیعی از خرده بورژوازی، اقلیتهای نژادی (سیاهان و مکزیکیها که اکثر آدمیهای اقشار محروم قرار دارند) و سندیکا های رفرمیستی را بدست آورند. و جناح صنعتی - نظامی سالها تبلیغاتی عکس آن، که بر اساس سیاستهای ناسیونال شونیستی و شدید افراطی استوار بوده است، انجام داده است. بنا بر این، میتوان پیش بینی نمود که بقدرت رسیدن دولت ریگان پایانی خواهد بود برای برنامه های کمیسیون سه جانبه.

چه کسانی کابینه ریگان را تشکیل خواهند داد؟ آیا تمامی اعضای کابینه وی از جناح صنعتی - نظامی تشکیل شده و میشوند؟ شکی نیست که ریگان بعنوان یکی از سخنگویان برجسته جناح صنعتی - نظامی امپریالیسم آمریکا تاکنون (در مورد اعضای انتخاب شده کابینه خود) کوشیده و خواهد کوشید (در مورد اعضای انتخاب نشده) تا در حد امکان وزرای خود را از میان مهره های جناح خویش انتخاب نموده، پست های حساس را به همفکران هم جناح خود او گذار نماید. لیکن لزوما

مبارزه با امپریالیسم جدا از مبارزه با سرمایه داری نیست

بشمار میرود.

۲- برای پست ریاست سازمان سیا، ریگان و ویلیام کیسی را معرفی کرده است. وی در سال ۱۹۶۹ از طرف نیکسون به سمت عضو شورای کنترل اسلحه منصوب گردید. در سال ۱۹۷۱ بریاست پست کمیسیون اوراق قرضه و مبادله انتخاب شد (از طرف نیکسون). و در سال ۱۹۷۳ نیز به معاونت اقتصادی وزارت امور خارجه برگزیده شد. از سال ۱۹۷۴ تا ۱۹۷۶ ریاست بانک دولتی واردات - صادرات را بر عهده داشت. از سال ۷۶ تا سال پیش عضو دارالوکاله معروف راجرز (وزیر خارجه در کابینه اول نیکسون) گردید. و بالاخره در این اواخر برای انتخاب ریگان فعالیت می نمود. وی نیز از نمایندگان جناح صنعتی - نظامی بشمار میرود.

۳- برای پست وزارت دادگستری، ویلیام فرنچ اسمیت در نظر گرفته شده. وی که از مهمترین وکلای دادگستری در ایالت کالیفرنیا است، سالها وکیل مشاور ریگان بوده است. بنظر میرسد که وی نیز از جناح ریگان یعنی جناح صنعتی - نظامی باشد. البته نه عضو برجسته و حواس آن.

۴- نامزد ریگان برای پست ریاست اداره مدیریت و بودجه دیوید استاکمن ۴۴ ساله محافظه کار افراطی حزب جمهوریخواه می باشد. وی که از هم فکریان ریگان است در حال حاضر عضو کنکره امریکا از یکی از مناطق جنوبی ایالت میسکان می باشد. وی در این مقام قادر خواهد بود بر تنظیم بودجه

پیشنهادهای ریگان به کنکره وسنا تاثیر بسزایی بگذارد. میتوان پیش بینی نمود که وی در این مقام خواهد کوشید تا بودجه نظامی را افزایش داده و از بودجه برنامه های رفاهی بکاهد.

۵- برای وزارت دفاع، گسپرواین برگرتعیین شده. وی در حال حاضر رئیس شرکت بین المللی ساختمان و مهندسی بکتل است. در زمان نیکسون بعنوان ریاست اداره مدیریت و بودجه خدمت می نمود. بنظر میرسد که وی از جناح نفتی ها باشد. چه در اوائل زندگانی سیاسییش در ایالت کالیفرنیا از سیاستهای پلسن را کفلر در حزب جمهوریخواه حمایت می نمود.

۶- کاندیدای وزارت بهداشت و خدمات انسانی، ریچارد شووا بکر سناتور ایالت پنسیلوانیا است. با توجه به موقعیت سیاسی جمهوریخواهان در ایالت پنسیلوانیا و نفوذ سیاسی خانواده را کفلر در آن ایالت و با توجه به پرونده سیاسی وی، بنظر میرسد که سناتور شووا بکر از نمایندگان جناح نفتی بحساب آید.

۷- برای مقام وزارت حمل و نقل ریگان، اندرو لوئیز را انتخاب کرده است. وی یک سرمایه دار است و با توجه به دوستی و همکاریهای طولانی او با سناتور شووا بکر، بنظر میرسد که اندرو لوئیز نیز از نمایندگان جناح نفتی باشد.

۸- برای وزارت دارائی (خزانة داری)، ریگان دونالد درکان را معرفی نموده است. وی سالها ریاست کمیته فدرال لیبز را در بخشهای بیمه، بانکداری، خرید و فروش سهام و اوراق قرضه فعالیت می نماید. بنظر آمده است.

مجاهدین و...

مقابل این ابتذالات چه میکنند؟ آیا تکیه یک - جانبه آنها بر روحانیون و ندیده انگاشتن بنسباف لیبرالها و "لیبرالها" به سرمایه - جهانی، آب ناخواسته به آسیاب این ابتذالات ریختن نیست؟ آیا چنین سیاستی باعث نمیشود که فدائیان بتوانند در نامه ای خطاب به شما، توده ای از مردم را فریب بدهند؟ یا انگشت گذاردن بر کمبودهای شما، مشی ارتجاعی خود را تبلیغ کنند؟ آیا شما نیز مقصر نیستید؟

برای انقلابیون، برای کسانی که به سر - نوشت زحمتکشان و تحقق آزادی می اندیشند خرده - بورژوازی در قدرت سیاسی و شریک بورژوازی او هر دو محکومند. قدرت اقتصادی بورژوازی و قدرت سیاسی خرده بورژوازی ستونهای تشکیل دهنده یک سیستم، یک رژیمند. ندیدن هریک، بستن چشم به واقعیات است. بورژوازی "شیرینی بال و دم و اشکم" نیست. ساده انکاری و سطحی نگری بسیار میخواهد که چنین حکم داد. و باز، ندیدن نقشی که خرده بورژوازی در قدرت سیاسی در تحکیم مناسبات سرمایه داری و بازسازی آن بازی میکنند تنها نشانه ای از کوری بی ماناست. امروز این دنیای جهانی غلبه و وحدت خود و غلبه نیلزمی که بگدیز دارند، در عرصه سیاسی جدالهایی هم دارند. خرسواری این با آن بخش شدن خدمت به مردم نیست. کمک به ادامه توهم و یا کوشش در ایجاد توهم جدید، بالاخره سر نوشت جنبش را به آنجا خواهد کشاند که افسوس "گذشته های طلایی" و "فرصتهای از دست رفته" را خواهیم خورد. اگر آنقدر تجربه نداریم که به آن متکی باشیم، به اطراف خود، به جهان بنگریم. تاریخ برای کسانی که بخواهند آموزگار پیری است.

تصحیح

متأسفانه در مقاله ی "تقدیر نظرات سازمان پیکار (۶)" درهایی شماره ۵۷، صفحه ی ۱۶ یک خط مابین خطوط ۱۰ و ۱۱ جا افتاده است که بدین وسیله تصحیح میگردد:

"به امیرالیم (۱) معین نمیکنید... و بالاخره اکنون که سخن از "ساخت" بمیان آمد، از تحریف زندهای که از ما کرده اید انتقاد میکنیم."

پیش بسوی تدارك انقلاب سوسیالیستی

اعتصاب غذای زندانیان سیاسی

کلیدی کتابها و رادیوهای موجود در بندها را جمع آوری کرده است. این اعتصاب غذا بالاخره در روز ۲۵ آذرماه شکسته می شود. (خواستهای زندانیان سیاسی اوین در این اعتصاب غذا در بیانیه "زندانیان بند ۳" به طور جداگانه آمده است.)

وجد ثویا و جد آشناسات این حرکات دزدخیمان رژیم شاه از دلاوریها و استقامتهای این فرزندان انقلابی توده های زحمتکش حکایتها دارند و دزدخیمان جمهوری اسلامی می توانند امیدوار باشند که نمایش این حکایت را هر چند برای مدتی کوتاه، در زندگی شکنج خویشتن به چشم خواهند دید.

بیانیه زندانیان سیاسی بند ۳ - اوین

مردم مبارز ایران در شرایطی که دوباره زندانهای کشموراز زندانیان سیاسی انباشته شده و دستگیری و تعقیب و آزار انقلابیون از سر گرفته شده است، بار دیگر فرزندان اسیر شما از زندان اوین صدای اعتراض خود را علیه جوقشارحاکم به گوش شما می رسانند. ما بنا بر خواسته های بحق خود را با مقامات زندان مطرح نموده و طی نامه ای بتاريخ ۵۹/۹/۲ توسط دفتر زندان به اطلاع دادستان تهران، رئیس دیوان عالی کشور، شورای عالی قضائی، دفتر امام، دفتر رئیس جمهوری و دادستان کل کشور رسانده ایم که تاکنون بی جواب مانده است، بنابراین از امروز سه شنبه ۵۹/۹/۱۱ تا تحقق کلیه خواسته های بحق خود (که ذیلا به آن اشاره خواهد شد) دست به اعتصاب غذا می زنیم.

۱- تشکیل بند مستقل زندانیان سیاسی. ما خواهان جدا شدن عوامل ساواک و مزدوران رژیم مشغورپهلوی می باشیم، زیرا با یکجایه بند کشیدن زندانیان سیاسی در کنار آنها می خواهند وجود زندانیان سیاسی را انکار کنند و موجب شکنجه روحی زندانیان سیاسی شوند.

۲- رسیدگی هرچه سریع تر به پرونده های زندانیان سیاسی و رفع بلا تکلیفی عده کثیری از آنان و نیز تجدید نظر در احکام زندانیانی که بدون حضور در دادگاه، به حبس های طویل المدت محکوم شده اند.

۳- ما خواهان استیفاء حقوق زندانیان سیاسی هستیم که به پرونده شان همچنان بلا تکلیف درزند. آن بر می گردند. و این درحالی است که عناصر سرسپرده رژیم سابق در مدت کوتاهی به کارشان رسیدگی شده و آزاد میشوند.

۴- رعایت حقوق زندانیان سیاسی زن

رژیم جمهوری اسلامی بعنوان وارث برحق رژیم شاه به بهترین نحو از دستاوردهای ضد انقلابی رژیم سابق در سرکوب نیروهای انقلابی و انقلابیون کمونیست بهره می جوید.

شکنجه، زندان، ساواک و کشتار و بیرحمانه سدی انقلابیون و کمونیستها تنها نامهای جدیدی بخود گرفته اند: "تنبيه"، "و" تعزیر"، "زندان انقلاب" و "ساواک" نامهای اسلامی ابزاروشیوه های آریا مهری و از آریا مهر به ارث رسیده برای شکار "زد انقلابیون" است، که نام آنها به تعبیر آریا مهری "خوابکار" بود.

وقتی توده ها برای سرنگونی رژیم شاه بسمه میدان آمدند یکی از شعارهای مهم آنها "زندانی سیاسی آزاد باید گردد" بود. و بدست توانای همین توده ها بود که زندانیان سیاسی زندانهای آریا مهری رهائی یافتند. اما حکام جدید، پاسداران جدید سرمایه، که سوار بر موج قیام توده های قدرت رسیده بودند برای حفظ سیستم سرمایه داری که خود در آن بودند چاره ای نداشتند تا همان زندانهای ساخت آریا مهر را از همان انقلابیون مملو سازند و بسرای سرکوب آنها شکنجه و کشتار دسته جمعی و یا فردی را به سبک آریا مهری، تحت نظر "متخصصین" ساواکی، و به نام های اسلامی به کار بندند.

اگر رژیم جمهوری اسلامی ستن سرکوب آریا مهری را کاملاً حفظ نموده و با "شرایط" تطبیق داده است، انقلابیون نیز از پا نمانده و نسبت مبارزه بی امان با پاسداران سرمایه را در هر رنگ و هر لوا حفظ کرده و حفظ خواهند کرد.

زندانیان سیاسی بنده وقت زندان اوین به همراه بندهای او ۲ همین زندان از روزهای اول مسماه گذشته اعتصاب غذائی را آغاز می کنند که ۸ روز ادامه می یابند. ولی بدلیل عدم ارتباط گسترده بین بندهای مختلف این زندان، بند ۳ و بند زنان در این اعتصاب غذائی جداگانه، بندهای مذکور را همراهی نکردند. به همین دلیل بند ۱ و ۲ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱ و ۱۰۰۲ و ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴ و ۱۰۰۵ و ۱۰۰۶ و ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ و ۱۰۰۹ و ۱۰۱۰ و ۱۰۱۱ و ۱۰۱۲ و ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ و ۱۰۱۵ و ۱۰۱۶ و ۱۰۱۷ و ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ و ۱۰۲۰ و ۱۰۲۱ و ۱۰۲۲ و ۱۰۲۳ و ۱۰۲۴ و ۱۰۲۵ و ۱۰۲۶ و ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸ و ۱۰۲۹ و ۱۰۳۰ و ۱۰۳۱ و ۱۰۳۲ و ۱۰۳۳ و ۱۰۳۴ و ۱۰۳۵ و ۱۰۳۶ و ۱۰۳۷ و ۱۰۳۸ و ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ و ۱۰۴۱ و ۱۰۴۲ و ۱۰۴۳ و ۱۰۴۴ و ۱۰۴۵ و ۱۰۴۶ و ۱۰۴۷ و ۱۰۴۸ و ۱۰۴۹ و ۱۰۵۰ و ۱۰۵۱ و ۱۰۵۲ و ۱۰۵۳ و ۱۰۵۴ و ۱۰۵۵ و ۱۰۵۶ و ۱۰۵۷ و ۱۰۵۸ و ۱۰۵۹ و ۱۰۶۰ و ۱۰۶۱ و ۱۰۶۲ و ۱۰۶۳ و ۱۰۶۴ و ۱۰۶۵ و ۱۰۶۶ و ۱۰۶۷ و ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ و ۱۰۷۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۲ و ۱۰۷۳ و ۱۰۷۴ و ۱۰۷۵ و ۱۰۷۶ و ۱۰۷۷ و ۱۰۷۸ و ۱۰۷۹ و ۱۰۸۰ و ۱۰۸۱ و ۱۰۸۲ و ۱۰۸۳ و ۱۰۸۴ و ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ و ۱۰۸۷ و ۱۰۸۸ و ۱۰۸۹ و ۱۰۹۰ و ۱۰۹۱ و ۱۰۹۲ و ۱۰۹۳ و ۱۰۹۴ و ۱۰۹۵ و ۱۰۹۶ و ۱۰۹۷ و ۱۰۹۸ و ۱۰۹۹ و ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲ و ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴ و ۱۱۰۵ و ۱۱۰۶ و ۱۱۰۷ و ۱۱۰۸ و ۱۱۰۹ و ۱۱۱۰ و ۱۱۱۱ و ۱۱۱۲ و ۱۱۱۳ و ۱۱۱۴ و ۱۱۱۵ و ۱۱۱۶ و ۱۱۱۷ و ۱۱۱۸ و ۱۱۱۹ و ۱۱۲۰ و ۱۱۲۱ و ۱۱۲۲ و ۱۱۲۳ و ۱۱۲۴ و ۱۱۲۵ و ۱۱۲۶ و ۱۱۲۷ و ۱۱۲۸ و ۱۱۲۹ و ۱۱۳۰ و ۱۱۳۱ و ۱۱۳۲ و ۱۱۳۳ و ۱۱۳۴ و ۱۱۳۵ و ۱۱۳۶ و ۱۱۳۷ و ۱۱۳۸ و ۱۱۳۹ و ۱۱۴۰ و ۱۱۴۱ و ۱۱۴۲ و ۱۱۴۳ و ۱۱۴۴ و ۱۱۴۵ و ۱۱۴۶ و ۱۱۴۷ و ۱۱۴۸ و ۱۱۴۹ و ۱۱۵۰ و ۱۱۵۱ و ۱۱۵۲ و ۱۱۵۳ و ۱۱۵۴ و ۱۱۵۵ و ۱۱۵۶ و ۱۱۵۷ و ۱۱۵۸ و ۱۱۵۹ و ۱۱۶۰ و ۱۱۶۱ و ۱۱۶۲ و ۱۱۶۳ و ۱۱۶۴ و ۱۱۶۵ و ۱۱۶۶ و ۱۱۶۷ و ۱۱۶۸ و ۱۱۶۹ و ۱۱۷۰ و ۱۱۷۱ و ۱۱۷۲ و ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و ۱۱۷۵ و ۱۱۷۶ و ۱۱۷۷ و ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ و ۱۱۸۰ و ۱۱۸۱ و ۱۱۸۲ و ۱۱۸۳ و ۱۱۸۴ و ۱۱۸۵ و ۱۱۸۶ و ۱۱۸۷ و ۱۱۸۸ و ۱۱۸۹ و ۱۱۹۰ و ۱۱۹۱ و ۱۱۹۲ و ۱۱۹۳ و ۱۱۹۴ و ۱۱۹۵ و ۱۱۹۶ و ۱۱۹۷ و ۱۱۹۸ و ۱۱۹۹ و ۱۲۰۰ و ۱۲۰۱ و ۱۲۰۲ و ۱۲۰۳ و ۱۲۰۴ و ۱۲۰۵ و ۱۲۰۶ و ۱۲۰۷ و ۱۲۰۸ و ۱۲۰۹ و ۱۲۱۰ و ۱۲۱۱ و ۱۲۱۲ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ و ۱۲۱۵ و ۱۲۱۶ و ۱۲۱۷ و ۱۲۱۸ و ۱۲۱۹ و ۱۲۲۰ و ۱۲۲۱ و ۱۲۲۲ و ۱۲۲۳ و ۱۲۲۴ و ۱۲۲۵ و ۱۲۲۶ و ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸ و ۱۲۲۹ و ۱۲۳۰ و ۱۲۳۱ و ۱۲۳۲ و ۱۲۳۳ و ۱۲۳۴ و ۱۲۳۵ و ۱۲۳۶ و ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸ و ۱۲۳۹ و ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ و ۱۲۴۳ و ۱۲۴۴ و ۱۲۴۵ و ۱۲۴۶ و ۱۲۴۷ و ۱۲۴۸ و ۱۲۴۹ و ۱۲۵۰ و ۱۲۵۱ و ۱۲۵۲ و ۱۲۵۳ و ۱۲۵۴ و ۱۲۵۵ و ۱۲۵۶ و ۱۲۵۷ و ۱۲۵۸ و ۱۲۵۹ و ۱۲۶۰ و ۱۲۶۱ و ۱۲۶۲ و ۱۲۶۳ و ۱۲۶۴ و ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶ و ۱۲۶۷ و ۱۲۶۸ و ۱۲۶۹ و ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ و ۱۲۷۲ و ۱۲۷۳ و ۱۲۷۴ و ۱۲۷۵ و ۱۲۷۶ و ۱۲۷۷ و ۱۲۷۸ و ۱۲۷۹ و ۱۲۸۰ و ۱۲۸۱ و ۱۲۸۲ و ۱۲۸۳ و ۱۲۸۴ و ۱۲۸۵ و ۱۲۸۶ و ۱۲۸۷ و ۱۲۸۸ و ۱۲۸۹ و ۱۲۹

تراژدی مصر و تکرار آن در عراق

حزب بعث در قدرت

م - حوشنویس

در مقاله قبل اشاره کوتاهی به چگونگی رشد ناصریسم در جهان عرب - علی الخصوص مصر نمودیم. و نشان دادیم که ناصریسم - این ایدئولوژی مشرقی جهان خرده بورژوازی عرب، چگونه بعد از انجام و قدرت گیری کامل به پیمودن راهی پرداخت که تاریخ در مقابل خرده بورژوازی - یعنی پیوستن به اردوگاه بورژوازی - قرار داده است. اما در جهان عرب تنها ناصر و ناصریسم نبود که به نیابت از بورژوازی و با طرح شعارهایی که در ظاهر بورژوازی بزرگ بخش خصوصی را به مصاف می طلبید به گسترش مناسباتی پرداخت که تاریخ خود بورژوازی عرب میبایست بدان بپردازد، بلکه برادر دولو و رقیب ناصریسم یعنی بعثیسم، که آن نیز خود را کاندیدار کشتی نجات امت عرب میدانست دقیقاً به پیمایش همان مسیر تاریخی پرداخت. اما ویژگیهای چند منجمله ویژگیهای اقلیمیسی، ایدئولوژیک و سازمانی (بعث)، این کسب و کار تاریخی - از خرده بورژوازی تا بورژوازی - را به گونه ای دیگر بنمایش میکشاد و به بعثیسم در سوریه تا سال ۱۹۷۳ و در عراق تا سال ۱۹۷۵ چهره ای رادیکالتر میدهد. در حقیقت اگر آغا ز ناصریسم بمثابه یک دیدگاه منسجم نظری و عملی در شکل رادیکال سال ۶۲ بدانیم نهایت آنرا در ۶۷ میا - بیم. بعثیسم هم از نظر آغا زین خود تاریخی دورتر از ناصریسم دارد و هم نهایت "رادیکالیست" دیرتر عریان میگردد. هر چند هیچگاه در رادیکال ترین اشکالش یعنی در ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۳ - که فتنه دان رقیب (ناصریسم) و یک جانبه تر شدن سیاست شوری در منطقه بدان جولانگاه وسیعی میدهد، هیچگاه نمیتواند چه در شعار و چه در عمل، نمایش بهتری از این وجه رادیکالیسم خرده بورژوازی نشان دهد.

ویژگیهای اقلیمی

اگر ناصریسم بمثابه عکس العمل طبیعی، بی شهروندان فقیر خرده بورژوازی عرب و تاسیران جوان مصر در مقابل خیانت و بی کفایتی بورژوازی و ملاکین مزرک مصر که بدور سلطنت جمع گشته و از آن طریق نمایندگی میکشند، بر حول مسئله اشغال فلسطین شکل گرفته و از همان آغا ز شدت با اسرائیلیکی از محورهای اساسی ایدئولوژی آن محسوب میگردد، بعثیسم که ابتدا در سوریه و سپس در عراق پیا

تفاوت های دیگر

اما تنها تفاوت بین این دو وجه تکامل ایدئولوژی خرده بورژوازی جهان عرب در تفاوت اقلیمی نبود. ساختار بنیادی، چگونگی تشکیل این احزاب، روابطشان با بدنه اقلیمی

میگردد با مشکل اسرائیل بطور خاص مواجه نیست. تاریخ شکل گیری بعث و تاسیس حزب به مدت ها قبل از اشغال فلسطین بازمیگردد. از اینروست که وزنه تاسیونالیسم عربی - در اینجا بمعنی تحقق مادی آن واحد جغرافیائی، اقتصادی، سیاسی که ملت عرب در آن جا میگردد - در بعثیسم بمراتب قویتر از ناصریسم است. علاوه بر مسئله تقسیم فلسطین، عوامل متعدد دیگری نیز در چگونگی تمایز بین ناصریسم و بعثیسم نقش بازی میکنند. پایگاه ناصریسم در مصر عقب مانده بر جمعیت و فقیر است که تمدن نیل گذشته آنرا به گذشته آفریقائی اش مرتبط مینماید و نتیجتاً وزن تاسیونالیسم در ایدئولوژی ناصریسم از بسا نسبتاً زیادی برخوردار نیست و بالعکس پایگاه بعثیسم در دو کشور است که هم قلب تمدن بین النهرین محسوب میگردد و هم جمعیت کمتر، ثروت بیشتر، معادن زیر زمینی نفت (عراق) و پیل ارتباطی با خاور میانه عربی به غرب (سوریه). از این دو کشور، چنان قدرتی میسازد که امکان استحکام مجدداً امت عربی را در نزدوده عوام عرب جایز می شمارد. سن گذشته سوریه بزرگ و شامات، و خلفای بنی امیه و همچنین وجود اقلیتهای غیر عرب در این جوامع و لزوم مقابله با آنان راه را برای گسترش ایدئولوژیهای یان عربیسم در این دو کشور فراهم تر مینمایند. به عبارت دیگر ویژگی اقلیمی، در چگونگی نقش بندی سیاسی ایدئولوژی خرده بورژوازی عرب با اشکالات خود را تا حدود زیادی گذاشته است. بطوریکه در اوج رادیکالیسم عرب، نه بعثیسم در میان مصریان از روش و نفوذ برخوردار گردید و قاعدتاً تمدن نیل را بسمت خود جلب نماید و نه ناصریسم در میان اعراب ساکن بین النهرین پیروان زیادی را یافت. گوئی رقابت بین تمدن های بین النهرین و نیل میبایست حتی در قرن بیستم نیز ادامه یابد.

یوروکراسی دولتی در این جوامع - ارتش - از جمله این تفاوت ها است. حزب بعث، بعد از احزاب سنتی کمونیست، یکی از قدیمی ترین احزاب سیاسی تاریخ معاصر کشورهای عربی است. اولین نطفه های حزبی که بعدها در سال ۱۹۴۷ بنام حزب سوسیالیست رستاخیز عرب آغاز به کار نمود، گروه های ناسیونالیستی اطراطی بودند که در کشورهای عراق و سوریه شکل گرفته بودند. در حقیقت حزب بعث متشکل ترین حزب سیاسی ناسیونالیستی عرب بود.

دوران اول بعث از کنگره اول تا انشعاب

اولین کنگره این حزب در سوریه تشکیل شد و بر آن بود که در انتظار از جگرنگی تکوین اجتماعی جهان عرب، است عرب را تحت شعار "وحدت آزادی سوسیالیسم" متحد نماید و به ایده جاودانه بودن امت عرب جا به تحقق بخشد. بایه گذاران این بدعت جدید، عمدتاً از میان روشنفکرانی بوده اند که در فرانسه تحصیل نموده و مخطوطی از تمدن غرب، سوسیالیسم یا چائینی ناسیونالیستی را به عنوان راه حل "امت عرب" پیشنهاد میکردند. عده ای از مورخین سیاسی جهان عرب تشابه ناسیو- نالیسم اطراطی عرب و ناریسم و همچنین موضعگیری بهمنیان علیه امپریالیسم فرانسه و انگلیس وی - طرفی آنان نسبت به نازی های آلمانی را دلیلی بر ارتباط بایه ای بعث و ناریسم میدانند. و حتی عده ای دیگر اختلافات بعدی در حزب بعث که منجر به انشعاب گردید را منبعت از تحریکات دولست انگلستان میدانند. اما علیرغم تمام این حدسیات آنچه مهم است، اینست که حقیقتاً احزاب خرده بورژوازی - آنهم در منطقه بر آشوبی مانند. خاورمیانه - نمیتوانند دور از تحریکات جهانی و قطب بندیهای جهانی حرکت کنند. همانقدر برای بنیانگذاران بعث همسویی با آلمان امکان پذیر است و این را در راه بدست آوردن قدرت توجیه می کنند که همداشتیان با انگلیسیها. چه شش عمده برای تحقق ایده های شان در خلیج بسدون تصور همکامی شیوخ انگلیسی خلیج، امکان پذیر نیست اما حتی تصور کمک آلمانیها به پاکبیری بعث که ایضا توسط بعضی از تاریخشنان معاصر غسرب (سویژه کمونیستها) رد میشود همچنین احتمال ارتباط جناحهای خاصی از آنان با انگلستان اقدامات ضد انگلیسی آنان در اوائل سالهای ۶۰ را رد نمینماید. نمیتواند در این واقعیت تاریخی تردیدی بها گذارد که خرده بورژوازی عرب احتیاج به مفری سیاسی سازمانی داشت تا بتواند امیال سیاسی و اقتصادی را که بر اثر هجوم امپریالیسم فرانسه و انگلیس و بعدها اسرائیل و آمریکا لگدمال شده بود، به واقعیت تبدیل کند. یکی از این مفرهای سیاسی، و شاید کاملترینشان، تا آنجا که میتوان به یک حزب خرده بورژوا اشاره نمود حزب بعث بود. بعث برخلاف اتحاد سوسیالیست عرب تا صر نه بعد از به قدرت رسیدن و با استفاده از امکانات دولتی،

بلکه نسل از قدرت و هنگامیکه هنوز لژیونهای فرانسوی و نجیب زادهگان انگلیسی بر اعسراب حکمرانی مینمودند پدیدار شدند و با توجه به مواضع راست گرایانه احزاب کمونیست سنتی عرب بخصوص در عراق و سوریه، که اولی بزرگترین حزب کمونیست خاورمیانه بود، توانسته بود طیف وسیعی از روشنفکران عرب را در خود جای دهد. اولین کنگره این حزب نیز علیرغم آنکه در سوریه تشکیل شد، یک رهبری ملی (قومی) برکل وطن عربی و رهبری های متعدد کشوری برای اعسراب ایجاد نمود، و حزب بلافاصله در کلیه کشورهای عربی به توسعه تشکلاتش پرداخت. اما واقعیات یزودی نشان داد که "وحدت امت عربی" آنهم در صف یک حزب واحد یک اتوپی کوتاه بینانه بیش نیست. درست است که ارتباط قوی قومی و قبیله ای آنهم در یک واحد تاریخی و جغرافیائی که سالهای سال زیر حکومت قوی عثمانیان قرار داشت، به پندار یک حکومت سا نترالیزه قوی دامن میزد، اما این نیز درست است که این پیکره بر اثر نفوذ امپریا- لیسم و پروپال گرفتن شیوخ توسط نیروهای مختلف خارجی و همچنین مناسبات اقتصادی که در این اقطار بوجود آمده بود، به جامه عمل پوشانیدن حقیقت پنداری اجازه بروز نمیداد، و هنوز ده سال از بایه گذاری حزب متحد بعث نگذشته بود که حزب دواپارچه گردید. انشعابی که تمامی سنن خرده بورژوازی را با خود به همراه داشت. جناح چپ (شیل النیسمی و میشل علق) کسسه بعدها حزب بعث عراق را بنیان نهادند و یکران را (ملاح الدین بیطار یکی از موسسان حزب بعث سوریه) را بر استروی و نحراف متهم کردند. این جناح آخر نیز با همین القاط به جنگ جناح علق رفت. جنگی که هنوز بین دو کشور "برادر" سوریه و عراق ادامه دارد.

توضیح سیاسی جناح سوریه اینچنین بود: فلسطینی در دیدگاه علق ارزشی ندارد. علق نیز دیگران را متهم به نزدیکی به ناصریسم میکرد. اولیسی برای رد اتهام مکتب فلسطین، شاخه فلسطینی حزب بعث را ایجاد می کند و بعدها بغداد به قدرت رسیدن جبهه آزادیبخش عرب را سازمان میدهد و دومی به عنوان اثبات اتهام!! با وحدت سوریه و مصر موافقت میکند و عملیات نامانی که قرقه علق حزب بعث در سوریه یعنی سرهنگ هوایی حافظ اسد کودتا نمیکند با ناصریسم همداستان میگرد و حتی انحلال خود را اعلام میدارد.

حزب بعث عراق، با آنکه در میان ارتش نفوذ داشت، اما این نفوذ به تنهایی اجازه کودتا یا بقول اعراب - انقلاب - را نمیداد. دلائل متعددی منجمله وجود ضیف مستقل ملی غیر حزبی در میان ارتش - قاسم و باران - و همچنین وجود حزب نیرومند کمونیست عراق، مانع نفوذ یکدست بعثیان در دستگاه دولتی ملک فیصل و نوری السعید بودند. در ۱۴ ژوئیه هنگامیکه عراق سعی داشت با اتحاد اردن و لبنان به سوریه حمله بر در رژیم سلطنتی ملک فیصل با یک کودتای نظامی توسط عبدالکریم قاسم سرنگون شود و جمهوری عراق رسماً تولد خوبین خود را جشن گرفت، حقوق شهروندان کرد در عراق رسمیت یافت، اصلاحات ارضی متوقفی انجام گرفت و آزادیهای دموکراتیک

بعث در قدرت و تکرار افسانه‌ها

قدرت با بی‌بی بعث بعد از افتتاح نا صریح در سال ۱۹۶۷ بود. بعث عراق فرصتی یافت بود تا به تنهایی رادیکال‌ترین بخش را در قدرت نشان دهد. اما این هیولای بی‌فکری سرعت در مقابل آفتاب حقیقت ذوب شد. بیاسیه‌های دولتی با "اکراد" همکاری با کمونیست‌ها، و مقدم می‌شود جبهه فلسطینی، و اولویت دادن به رفاه عمومی مردم، ترجمه اثری را در سرکوب اکراد، تحقیر ارتش از تمام غیر بعثت‌ها، ایجاد یک سازمان مخوف پلیسی، نوظهور فلسطینی، جنبش فلسطین، و دولتی کردن اقتصاد می‌یابید. ساحل‌النحیر یا صدام آزادی در عراق نامید اعدای دسته جمعی مؤلفین، و دشمنان سابق می‌کرد، تا اینکه پس از تحکیم قدرت در سال‌های ۶۹-۷۰ راه‌رو غیر سرما به‌داری در شکل دیگری در عراق ادامه می‌یابد. کمونیست‌ها - که بعد از آن همه تمثیل‌های خونین دیگر برایشان زخمی نموده بودند شرکت در "جبهه وطنی" فراخوانده می‌شوند. دفتری برای حزب، روزنامه‌ها، اشعیه، که در جابجانه دولتی جاب می‌شد، و یک کنا بفروشی به آنان به عنوان هدیه نزدیکی با شوروی اهدا می‌کرد. بنای ۱۱ مارس ۱۹۷۰ در مورد اکراد اعلان می‌کرد، و بعثت‌های کرد به یست وزارت می‌رسند. نخست عراقی موافق به امضای عهدنامه مودت با شوروی می‌کرد. خصومت با ایران آغاز می‌شود، و پیش آمدن مسئله سه جزیره ابوموسی، سه کوچک و سه بزرگ، عراق قهرمان ناسیونالیسم عرب می‌شود بدنبال آن شرکت نفت تمام ملی می‌کرد. جنگ ۱۹۷۳ که عراق عملاً در آن درگیری نداشت، فرصت مناسبی است تا اخافه در آمد نفت به‌عنوان محور مادی و شن در دادن سوریه به قطعنامه ۲۴۲ سال - مان ملل که توسط عراق نفی می‌گردد - به‌عنوان محور سیاسی تبلیغات این قهرمان "شارلاتان‌های ناسیونالیسم عرب" تبدیل گردد. اما پندهای نا- مرئی واقعیت، یزودی این قهرمان را نیز به‌ربر مهمیز خود کشید، از یک سو بورژوازی درون ارتش که در ضمن سهامدار عمده بخش خصوصی بود، تمایل به غرب را تجویز می‌کرد. و از سوی دیگر عدم کمک رسانی همه جانبه شوروی به مصر در ۱۹۷۳، ترس از روابط یکجانبه با شوروی را در میان بعثت‌ها قوت می‌بخشید. این امر بخصوص بعد از ماه ۱۹۷۵ الجزایر - بین صدام و شاه - نشویند می‌کرد. علاوه بر آن مصر بطور مستقیم به جهان عرب وابسته شده بود و سوریه از طریق عربستان سعودی از دوستی آمریکا شایان برخوردار بود. روسی اقتصادی نفوذ پول حاصل از آن، به بورژوازی عراق نقش مهمی در صدام و دلار مبادله اقتصادی با آمریکا - که پول صدام کا می‌پوشد - های بهتری را تولید می‌کرد - نمی‌شود است در سیاست‌های حاکمین عراق - ارتش و حزب بعثت - بی‌اثر باشد. نه تنها می‌بایست از شرکت در جبهه امتناع که بدعوت لبی تشکیل می‌دهد به‌بانه - های "امتناع" نمود بلکه می‌بایست میراث‌های

در عراق برقرار کردید. اشتغال کمونیست‌ها، حزب کامل چارگری، حزب استقلال و بعثت‌ها - که به‌هم کمتری از قدرت را داشتند - وقاسم، برای اولین بار موزه قدرت را به بعثت‌ها چنانده. در این بین دوران که بسیاری آنرا مرفی‌ترین دوران حکومت عراق می‌دانند، کشمکش‌های درونی قدرت بین مؤلفین ادامه یافت. در حقیقت بدنه اصلی قدرت این اشتغال را قاسم و کمونیست‌ها تشکیل می‌دادند، و دیگران صرفاً بخاطر قدرت نسبی تا فوی حزیشان در ائتلاف جای داده شده بودند. گرایش به چپ قاسم و پشتیبانی بدون جدوجهر شوروی از وی نمی‌توانست در مهر و ناصر که رقیب دیگری برای او بود بی‌اثر باشد. ناصر نه تنها بی‌سرکوب کمونیست‌ها در مصر سرداخت بلکه با بعثت عراق - و صدام حسین که ملقب به تروریست بود - طرح آشتی را ریخت. هنوز یکسال از قدرت گیری قاسم نگذشتند بلکه بعثت‌ها برای جلوگیری از نفوذ بیشتر قاسم و کمونیست‌ها که در پنهان او تقریباً به همه جا راه یافته بودند به شدت دارک اولین توطئه‌ای خود دست زدند. دست نا صریحی در این توطئه مشهود بود. پس از شکست این توطئه، توطئه دیگری به‌دراگ دیده شد. توطئه‌ای که جنگ خیالی بین خرنجینی بین کمونیست‌ها و ارتش را به‌همراه داشت. به‌جاریت دیگر بعد از کودتای ۱۹۵۸ قاسم وجه عمده فعالیت حزب بعث "یار گیری" در میان ارتشیان بود. بعثت‌ها میدانستند که حزب به تنهایی و بدون کمک ارتش قادر به درهم کوبیدن قاسم نیست. در حقیقت ائتلاف نا مقدس حزب بعث و ارتش - ارتشی که خود زمانی شعار انحلالش را میدادند، پس از ۱۹۵۸ به‌شکل قاطع ترین راه حل "انقلابی" در میان خرده بورژوازی عرب خلقی می‌گردد. ضعف شدید بورژوازی خصوصی در عراق، یا ثن بودن رشد نیروهای مولده رسود قترهای آگاه یا حتی خرده بورژوازی وسیع شهری، دهات دور افتاده و عقب مانده، از جمله عواملی بود که خرده بورژوازی عراق را از ابتدای حرکات سیاسی سببش و امید داشت که بر سر نفوذ در ارتش تکیه نماید.

بهر رو این توطئه منجر به تحقیر بعث از قدرت و شرکت رسمی کمونیست‌ها در حکومت می‌گردد. راه رشد غیر سرما به داری میرمت تا نمونه‌ای بسیار زی از واقعیت خود را نشان دهد. روابط حسنه با شوروی، از دیا دهم عراقی در شرکت نفت انگلستان املاجات ارضی، ملی کردن بانکها، سرکوب آزادی‌های دموکراتیک، سازش ابتدائی با کردها و سپس تصادم با با رزایی... در چنین اوضاعی عبدالسلام عارف به کودتای نظامی دیگری دست می‌زند. اینبار در اوج رادیکالیسم با سرسم: عارف به مصر گرایش پیدا می‌کند، جند میانی با بعثت‌ها می‌سازد - زیرا در مقابل قدرت کمونیست‌ها احتیاج به مؤلفین می‌دارد و سپس بعد از تحکیم قدرت بعثت‌ها را که دیگر قدرتشان در ارتش انکارناشدنی بود یکتا رمینهد. بعد از کشته شدن عبدالسلام عارف نوبت به عبدالرحمن بربسکه او نیز بعد از یکسال و چند ماه توسط بعثت‌ها سرخون می‌گردد و حزب بعث عسراق رسماً قدرت را در ۱۸ ژوئیه ۱۹۶۸ یعنی درست ده سال و ۴ ماه بعد از آنکه رادسو عراق اولین سرود رسمی جمهوری را نواخت قبضه می‌کند.

چند پاسخ

رهایی ی. ی. تهران

- ایدئولوژی حزب سعت یک ایدئولوژی انتفاطی بوده بورژوازی است. این خصوصیت این نوع انزات است که هر جا مسلح باشد مدافع بدهد و منجمله اسلام شود و هر جا شرایط برخورد متفاوتی را بطلیدت ظاهر به "علمی بودن" کند. در کشورهای عربی مسئله اسلام و عربیت برای بخشهای وسیعی از مردم بسیار مهم و اساسی است و هر دو بسیار بکدیگر تاثیر میگذارد.

- در مورد شیوه برخورد به "پیکار"، باید گفت صفاتی که پیکار رفته است در طول مقالات اثبات میشوند بنا بر این ایراد چیست؟ چرا پدیده ای را بنام آن پدیده می خوانیم؟ باید در این صورت از سازمان "پیکار" پرسید که چرا چنین کرده است. به رفقای هوادار "پیکار" بگوئید همین سوال را از رهبران سازمان و نویسندگان "پیکار" بکنند. چرا تحریف کرده اند، انچه نام زده اند و غرض. آیا ما کارها را به نام اعمال آنها را می آوریم یا آنها که چنین کرده اند. با اینهمه ما تخصصی در هیچیک از واژه های پیکار برده شده نداریم. شاید بتوان در مواردی محتوای را در قالب کلمات ملایمتری بیان کرد. (من باب اطلاع، تحریر خواندن مقالات رهائی در این موارد واسطه "پیکار" که قطعاً همین هواداران مطلع هستند به آنها یادآوری کنید) اساساً این سوال که با اینهمه چرا "پیکار" را بخشی از جنبش کمونیستی میدانیم باید توضیح دهیم که چه خوب و چه بد، جنبش کمونیستی ایران در حال حاضر این است که می بینیم. به هر یک از سازمانهای موجود نگاه کنید تا سطح نارول این جنبش را دریابید. در عین حال که ایده آل را بنام یاد از نظردور داشت ولی ایده آل نیست هم نباید بود. تنها در یک مبارزه طولانی طبقاتی و ایدئولوژیک است که نزدیک شدن به ایده آل ممکن است. ما اینرا میدانیم که کسانی هستند که به اشتباه به تک تک سازمانهای موجود و به خصوصیات اعضاء این سازمانها نگاه میکنند و میگویند اگر کمونیسم این است و اکسیر کمونیستها چنین کسانی هستند وای بر ما. این دید اشتباه است. باید نظاره گرو میشد بود ولی شرایط اجتماعی و تاریخی را از نظر دور نداشت. خصوصیات و عملکرد کمونیستها را جدا از محیط اجتماعی و خصوصیات و عملکرد سایر نیروها نباید در نظر گرفت. کمونیسم را در مقابل سایر ایدئولوژی ها باید در نظر گرفت و نه در مقابل کمونیسم ناب. به تاریخ، به احزاب

تاریخ، به کمونیستهای تاریخ از برجسته ترین آنها تا معمولی ترین آنها نگاه کنید. جز این چیزی نمی بینید. این حکم، امیدواریم چنین تعبیر نشود که پس وجود این ایرادات طبیعی است و قابل قبول. هیچ چیز حقیرتر از این نیست که بزرگترین مبارزات و تلاشها را برای رفع این ایرادات نکنیم. در حقیقت لحظه ای که از این مبارزات دست برداریم دیگر کمونیست نیستیم. لحظه ای که سعی در توجیه این ایرادات و پذیرفتن آنها بکنیم دیگر کمونیست نیستیم. تا زمانی که امید داشته باشیم در میان اعضاء و هواداران "پیکار" هستند کسانی که اهل اندیشه و تفکرند، از نقد مایلتر میشوند سعی میکنند آنرا تصحیح کنند، "رهبری" را تحت فشار بگذارند و آنرا را استضاح کنند، حساب بخواهند و قریب بخورند، و تا زمانی که سازمان "پیکار" ضرورت مبارزه طبقاتی را نفی نکرده و طالب آنتی طبقاتی نیست، ما این جریان را کمونیستی میدانیم. درست همانطور که آنها را که چنین نمی بینداریم ما ننشد حزب بوده. اساساً کمونیستی نمیدانیم. بهر حال توصیه ما به رفقای هوادار "پیکار" که باشما در تماس بوده اند اینست که نه از شدت انتقاد و نا آندرتناری احت شوند و نه برعکس اظهار کنند که در صورت صحت ایرادات، "پیکار" را یک جریان کمونیستی نخواهد دانست. در یک کلام "پیکار" یک سازمان مبارز است، یک جریان کمونیستی است که در یک سطح نارول شور و شگ است. ایدئولوژیک قرار دارد، و دچار انحرافات نیستی است که وجه مشخصه آن استالینسم است.

در پاسخ به سوال شما تذکر یک نکته را ضروری میدانیم. در غالب موارد کمونیسم و مارکسیسم - لنینیسم بطور سرسری و سطحی یکی گرفته میشوند حال آنکه چنین نیست. کمونیسم یک آرمان است که به تنها قبل از مارکس وجود داشته بلکه در زمان مارکس هم مورد اعتقاد کسانی که تحلیل های مارکس را قبول نداشته اند بوده است. مارکسیسم مجموعه آموزشها، تحلیلها، و رهنمودها و استنتاجات شور و شگ مارکس و انگلس در مورد جامعه سرمایه داری و حصول به آرمان کمونیسم است، و از آنجا که مطابق اعتقاد ما تنها بیان علمی این مسائل است بنا بر این آنرا تنها بیان صحیح ایدئولوژیک و اصول به آرمان (کمونیسم) میدانیم. بنا بر این مارکسیسم و کمونیسم یک چیز واحد و دولفت مترادف نیستند. هم منظور لنینیسم را در کل تکامل مارکسیسم در عصر امپریالیسم می دانیم ولی بنا بر سنت درست

در حاشیه...

بسیاری جامعه بی طبقه توحیدی، استقرا و حکومت مستضعفان، مبارزه با امپریالیسم و چرندهای دیگر، کشورم قصد نداشته است که مالکیت های خارجی را در ایران ضبط نماید (همانجا).

و چنانکه یک چنین امری تحقق یابد، بدون شک، منابع آلمان غرامت های خود را از ایران دریافت خواهند داشت (همانجا).

یعنی سرمایه داران کشور امپریالیستی آلمان که محصول سالها چپاول خود را قبل از تمام بهسورت ارز از کشور خارج کردند اگر کارخانجات و موسسات ورشکسته آنها با اصطلاح ملی شده باشند دولتیست جمهوری اسلامی حاضر است به این غارتگران جهانی بعنوان نازشست، غرامت هم پرداخت کند و این سرمایه داران چنانچه در نقل قولهای فوق آمده ایم، با خیال راحت می توانند به ایران بازگردند و همچنان به چپاول خود ادامه دهند و هسر

گونه "نگرانی" آنها "بی اساس و منتج از سوء تفاهات" است.

برای رجائی معتقد است که: ایران همیشه ((چه در رژیم شاه و چه در رژیم جمهوری اسلامی)) برای مالکیت ارزش قابل بوده و هست و بنا بر این بحکم ضرورت باید راه جاره ای برای رفع سوء تفاهات ((بین رژیم جمهوری اسلامی و سرمایه داری جهانی)) پیدا کرد (همانجا - تاکید ها از ما است).

نخست وزیر "مکتبی" و "مقلد احمق مستضعفان جهان"، چه دورنمای روشنی از مفهوم "استقلال اقتصادی" در جمهوری اسلامی ارائه میدهد:

"ایران در نظر دارد در آینده، با ایجاد تسهیلات ضروری، راه را برای سرمایه گذاریهای ملی و دیگر کشورهای خارجی ((از جمله امپریالیسم آمریکا، پس از حل نهائی مسئله کروکاتینا)) هموار سازد" (همانجا، تاکید از ما است).

و بدینگونه است که "حکومت جهانی مستضعفان" باید گذاری می شود!

اعتصاب غذای...

تضییقاتی که در مورد زندانیان سیاسی زن اعمال میشود مراعات بدتر از اعمال فشارهای سیاسی است که به زندانیان سیاسی مرد روا داشته میشود. اخیراً تعدادی از آنان را بعلت اعتراض به وضع موجود بعد از ضرب و شتم و اهانته به زندان زنان قهر تبعید کرده اند. ما خواهان بازگشت فوری آنان و رفع هرگونه رفتار غیر انسانی با زندانیان زندانی میباشیم.

۴- آزادی ورود کتاب و راهپو به درون زندان و استرداد کلیه کتابها و راهپوها که کسی توسط مسئولین زندان توقیف شده است. نه تنها کتابهایی که خانواده ها برایمان میفرستند بدست ما نمیرسد بلکه اخیراً تعداد زیادی از کتابهای ما طی بزرگی که به بدو آورده اند توقیف گردیده است. ما اینک ضمن آگاه نمودن خلق قهرمانان از محدودیت هایی که تاکنون بناحق در مورد ما روا داشته اند، از وکلای متعهد دادگستری دعوت میکنیم تا برای رسیدگی و پیگیری خواسته های ما به تشکیل هیئتی دائمی مبادرت ورزند و نیز از خبرنگاران میخواهیم که خواسته های بحق زندانیان سیاسی را در مطبوعات منعکس نمایند. زندانیان سیاسی (فدا آمپریالیست - ضدا رجاع) اوین بند ۲ - ۵۹/۹/۱۱

قصاص و...

در ظرف همین مدت کمتر از دو سال، از استبداد نفرت انگیز حکام شرع و احکام متفاد و نالمانه آنها نمونه های کمی وجود داشته است؟ بشکلیه این دو خیر بنقل از روزنامه ها توجه کنید:

۲۲ شهریور ۵۹ - کاشان به حکم دادگاه انقلاب اسلامی کاشان، رضای به اتهام زنایه ده ضربه شلاق و اعدام محکوم گردید که حکم مادره اجراء شد.

۲۶ شهریور ۵۹ - سیاه پور به حکم دادگاه انقلاب اسلامی سیاه پور، ۱۰ نفر بجرم خرید و فروش مسود مخدر و زنا، بین ۳۰ تا ۲۴۰ ضربه شلاق محکوم شدند.

یعنی در ظرف سه روز، در دوشهر مختلف، دوشهر بیگانه و احد (زنا) به دو محکومیت کاملاً متفاوت (یکی به شلاق و اعدام و دیگری به شلاق) محکوم شدند. در همین مدت کمتر از دو سال، چند صد نمونه از احکام متفاد در مسعود اتهامات مشابه می توان ارائه داد.

در زمان مشروطیت که نود ها کوله بسیار فرنی، ستم و استبداد شاهان و نیز روحانیون را بدوش می کشیدند، ضمن تجدید استبداد و وحشیانه شاهان (مشروطه)، خواستار عرفی شدن قوانین و کوتاه شدن دست روحانیون از حق قضایات گردیدند. روحانیون مرتجع نظیر شیخ فضل الله نوری برای درهم کوبیدن خواسته های آزادیخواهان مردم، در کنار شاه و امپریالیسم حاکم قرار گرفتند و در مقابل مشروطه تر ارتجاعی مشروطه را علم کردند. از ۷۵ سال پیش تا به امروز، مخالفت پیگیر شیخ فضل الله ها، نواب صفوی ها و آیت الله خمینی ها با قوانین بورژوازی و دادگاههای عرفی نه از موضع مشرقی (نمودن انیم) بلکه همواره از موضع فوق ارتجاعی بوده است. و براساس امر، چه دلیلی روشن تر، محکم و گویا تر از همین لایحه "قضا و مقررات آن".

هفته نامه

رهائی

نشریه

سازمان وحدت کمونیستی

در خاشیه رویدادها

اتمام حجت فرماندهان سپاه پاسداران

با الخناس ها و منافقان

سمینار به روزه "فرماندهان سپاه پاسداران" انقلاب اسلامی را سرکشور" به سویه این ماضیاتی تشکیل یافت و جمعی خبری چندسختی درباره تشکیل این سمینار در هیچیک از روزنامه ها و روزنامه ها و تلویزیون منتشر نشد. پس از پایان سمینار، فقط به آن، برای اولین بار، در مراسم هزار جمع در تهران و سایر نقاط کشور، خواند گردید و پس از آن، متن قطعنامه درباره ای از روزنامه ها انتشار یافت.

چیزی که در فضای مطبوعات این قطعنامه دوازده ماده ای موزون کمی می شود بیوی جسم سنگ داخلی است که پاسداران از تمام در حد در انداختن آیند، و "با سرخورداری از تسلیمات موجود از هر جهت" خود را برای آغاز "جبهی جنگی آسمانی" می بایستد.

این سمینار بعد از اوج گیری مبارزه دوجناح حاکمیت، بعد از تعلق های بی حد در میدان آزادی و حسینیه ارشاد، و بعد از رونق شهرهای مشهد و اصفهان و غیره برپا شد. فرماندهان سپاه پاسداران و اسرکشور "موضع" خود را در جنگ دوجناح حاکمیت با قاطعیت و صراحت هر چه تمام تر اعلام داشتند: "حمایتی قید رنبد از" تمام و ناظر رانستند فقیه ... تا ((زمانی که)) حکومت جهانی وارد برهبری حضرت مهدی (عج) برپا گردد (ماده یک). به صورت حضور فعال روحانیت متعهد برای تدارک خط امام در کلیه حسیه ها ((آیند عیاز جبهه - های جنگ با عراق)) (ماده ۱۰)

سپاه پاسداران در کنار روحانیون قرار دارند و به احدی "اچاره نخواهند داد" که به روحانیون "این پاسداران مکتب اسلام" معنی روحانیت متعهد ((به اسلام)) که خواهند نگارند در طول تاریخ حیات مکتبی ما ... ایستاده آیند، توطئه و تبلیغات مسدود کنند (ماده ۲).

باید "فزون نظامی" به پاسداران آموزش شود و باید "جهت ادامه عملیات سپاه با ایجاد فشار" آماده گاه در اسرکشور، سلاح و مهمات کافی در اختیار سپاه قرار داده شود (ماده ۳ و ۴).

ضمی تا باید کامل انجام "تا ایندگان محتسرم مجلس شورای اسلامی" در واگذاری ستادسیاست مستضعفین به سپاه پاسداران در آینده عیاز سپاه پاسداران هیچ "نقص و کروی" جو تشکیل ستاد سپاه گروه مسلح را" ندارد.

قطعنامه فرماندهان سپاه پاسداران کرچه در ارتباط با جنگ دوجناح حاکمیت و موضعگیری قاطع آنها بفتح ولایت فقیه و روحانیون، و حملات شدید و مستقیم علیه "حرمانات فکری باطل و منحصر به بعضی بازی خورده های بی اختیار و بی خبران داخلی" و "سیاست ایران داخلی" می بایستد و پس اتمام حجت قطعنامه بویژه موجود "گروه های وابسته به قدرتهای شیطان خارجی" و "الحاسرها و منافقان" است.

در قطعنامه "فرماندهان سپاه پاسداران بر اسرکشور" از بند و اندرز های آتشی رهبران جمهوری اسلامی نظیر: "س کنند، از توطئه دست بردارند"، "به آغوش اسلام برگردند"، و "با سرخورداری از اسلام عزیز چه عدی نداده اند" و غیره، مثلاً اثری نیست، آنچه هست تهدید است. بویژه سرکوب حش است. مفهوم دقیق و صریح قطعنامه با زوی سلطه حزب جمهوری اسلامی است: دیگر حرف و تبلیغ بین است و ما قاطعانه وارد محل می شویم. و این کلام آخر و اتمام حجت ما است.

چگونه حکومت جهانی مستضعفان

پایه گذاری میشود

محمد علی رجایی نخست وزیر جمهوری اسلامی و "نخستین رئیس خط امام" صحابه ای با یکی از سخنرانان سرمایه داران آلمانی یعنی روزنامه و است دوجده الکماینه ساپونگ "سجل" ورد. متن کامل این صحابه، بخاطر اهمیت محتالیست صدرج در آن، در بلیت کوی اعیربالیسم آلمسان یعنی در برنیه فارسی رادیو کلس پخش شد و خلاصه ای از این صحابه در روزنامه گیهان، مورخ ۵۹/۹/۲۶، انتشار یافت.

مفسر نام، عزت سلس ویرا در رئیس جمهور" به سر مایند داران غارتگر آلمانی و امیربالیسم آلمانی اطمینان می دهد که:

"آلمانی سرمایه گذاران و صاحبان صنایع آلمانی در ایران بی اساس و مستح از سو" تفاهات می شود که در مناسبات اقتصادی در کشور باید افکنده است" (گیهان، ۵۹/۹/۲۶ - ناکیدها از ماست).

نخستین وزیر "صد در صد مکتبی" می گوید: "علی رغم تمام ادعاها ((ای تحقیق کرایا ندو عوام فریبانه دهی رهبران جمهوری اسلامی نظیر "نه شرقی نه غربی" استقلال اقتصادی"، حرکت